تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

چهل داستان و چهل حديث از امام محمد باقر عليه‌السلام

نويسنده: عبداللّه صالحى

## پيشگفتار

به نام هستى بخش جهان آفرين

شكر و سپاس بى منتها، خداى بزرگ را، كه ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقيم، ولايت اهل بيت عصمت و طهارت صلوات اللّه عليهم اجمعين هدايت نمود.

بهترين تحيّت و درود بر روان پاك پيامبر عالى قدر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و بر اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام، مخصوصا پنجمين خليفه بر حقّش حضرت ابو جعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام.

و لعن و نفرين بر دشمنان و مخالفان اهل بيت رسالت كه در حقيقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتارى كه در اختيار شما خواننده گرامى قرار دارد برگرفته شده است از زندگى سراسر آموزنده هفتمين ستاره فروزنده و پيشواى بشريّت، و پنجمين حجّت خداوند براى هدايت بندگان.

آن انسان برگزيده بر حقّ، كه جامع تمام علوم و فنون بود و مخزن اءسرار و حكمت ها و معارف الهى گشت و لقب «باقرالعلوم» را به خود اختصاص داد.

و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسط يكى از اصحاب و ياران باوفايش به نام جابر بن عبداللّه انصارى، سلام محبّت آميز خود را به پنجمين حجّت و خليفه بر حقّش حضرت باقرالعلوم رساند.

همچنين آن حضرت ضمن بشارت بر ولادت سعادت بخش آن شخصيّت جهانى علم و دانش و اين كه او پنجمين امام و خليفه بر حقّ مى باشد، فرمود:

خداوند متعال نور حكمت و تأويل و تفسير احكام شريعت را به وجود پربركتش عطا نموده است كه مى تواند تمام علوم و فنون را در تمام جهات تشريح و تحليل نمايد.

بر همين اساس نام او را محمّد باقرالعلوم تعيين نمود، ملائكه عرش الهى به وسيله نور وجودش مأنوس خواهند بود.

و احاديث قدسيّه و روايات متعدّد در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، با سندهاى متعدّد در كتاب هاى مختلف، وارد شده است.

و اين مختصر ذرّه اى از قطره اقيانوس بى كران فضائل و مناقب و كرامات آن امام والامقام مى باشد.

كه برگزيده و گلچينى است از ده ها كتاب معتبر (1) در جهت هاى مختلف - عقيدتى، سياسى، عبادى، اقتصادى، فرهنگى، اجتماعى، اخلاقى، تربيتى،... - خواهد بود.

باشد كه اين ذرّه دلنشين و لذّت بخش مورد استفاده و إ فاده عموم علاقمندان، مخصوصا جوانان عزيز قرار گيرد.

و ذخيره اى باشد «لِيَوْمٍ لايَنْفَعُ مالٌ وَلابَنُونَ إ لاّ مَنْ اءتىَ اللّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ لى وَلِوالِدَيَّ وَلِمَنْ لَهُ عَليَّ حَقّ»، انشاء اللّه تعالى.

مؤلّف

## خلاصه حالات هفتمين معصوم، پنجمين اختر امامت

آن حضرت بنابر مشهور، روز جمعه يا دوشنبه، سوّم ماه صفر، يا اوّل ماه رجب، سال 57 (2) هجرى قمرى در شهر مدينه منوّره ديده به جهان گشود.

نام: محمّد، صلوات اللّه و سلامه عليه. (3)

كنيه: أ بوجعفر، أ بوجعفر اوّل. (4)

لقب: باقر، شاكر، هادى، باقرالعلوم، امين، شبيه.

پدر: امام سجّاد، زين العابدين، علىّ بن الحسين عليهما‌السلام.

مادر: فاطمه، دختر امام حسن مجتبى عليه‌السلام.

نقش انگشتر: حضرت داراى سه انگشتر بود، كه نقش هر كدام به ترتيب عبارتند از: للّه للّه «رَبِّ لا تَذَرْنى فَرْداً»،«الْعِزَّةُ لِلّهِ»، «الْقُوَّةُ لِلّهِ جَميعا».

دربان: جابر بن يزيد جُعفى.

حضرت اوّلين امام و خليفه اى بود كه با استفاده از جوّ عمومى حاكم بر جامعه زمانش - يعنى؛ شروع كشمكش و درگيرى بنى العبّاس و بنى اميّه - توانست ضمن دفاع از مبانى اسلام و حقوق مظلومان، حدّاكثر استفاده و بهره را برگيرد.

و در همين راستا - ضمن مبارزاتى كه بر عليه جبّاران و ظالمان داشت - كلاس ها و جلسات مختلف احكام، تشكيل و حقايق اسلام و تفسير قرآن را نشر داده، و علوم و معارف الهى را براى جوامع بشرى شكافته و تشريح نمود.

و بر همين اساس يكى از لقب هاى مشهور آن حضرت، باقرالعلوم - يعنى؛ شكافنده علوم و فنون - مى باشد.

امام محمّد باقر عليه‌السلام در سنين دو يا چهار سالگى در صحراى كربلا حضور داشت.

حضرت در هر روز جمعه يك دينار در راه خدا به مستمندان صدقه مى داد و مى فرمود: دادن صدقه در روز جمعه چند برابر ديگر روزها پاداش دارد.

هرگاه براى حضرت مشكلى پيش مى آمد، خانواده خويش را دستور مى داد تا جمع مى نمود؛ و در جمع آن ها به درگاه خداوند دعا مى كرد و آن ها آمّين مى گفتند.

مدّت عمر: آن حضرت حدود چهار سال، با جدّش امام حسين عليه‌السلام؛ و مدّت 38 سال هم زمان در حيات پدرش، امام سجّاد عليه‌السلام؛ و سپس حدود 19 سال امامت و زعامت جامعه اسلامى را برعهده داشت، كه روى هم عمر با بركت آن حضرت را 57 سال گفته اند.

مدّت امامت: آن بزرگوار روز 12 يا 25 محرّم، سال 94 يا 95، پس از شهادت پدر بزرگوارش در سنين 38 سالگى به منصب امامت نائل آمد؛ و زعامت آن حضرت تا هفتم ذى الحجّة يا ربيع الا وّل، سال 114 به طول انجاميد.

شهادت: روز دوشنبه، هفتم ربيع الا ول يا ذى الحجة، سال 114 هجرى قمرى (5) به دستور هشام بن عبدالملك به وسيله زهر، توسّط ابراهيم بن وليد - استاندار مدينه - مسموم و به درجه رفيع شهادت نائل آمد.

محلّ دفن: پس از شهادت، پيكر پاك و مطهّر حضرتش تشييع؛ و در قبرستان بقيع در جوار مرقد شريف پدر و عموى بزرگوارش دفن گرديد.

فرزندان: امام محمّد باقر عليه‌السلام داراى هفت فرزند پسر و دو دختر بوده است.

پادشاهان و خلفاء هم عصر امامتش: وليد بن عبدالملك، سليمان بن عبدالملك، عمر بن عبدالعزيز، يزيد بن عبدالملك، هشام ابن عبدالملك، وليد بن يزيد بن عبدالملك، يزيد بن وليد بن عبدالملك و ابراهيم بن وليد بن عبدالملك.

نماز آن حضرت: دو ركعت است، در هر ركعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه «شهد اللّه» خوانده مى شود.

و بعد از آن كه سلام نماز پايان يافت، تسبيحات حضرت فاطمه زهراء عليها‌السلام گفته مى شود، و سپس تقاضا و درخواست حوائج مشروعه از درگاه خداوند متعال انجام گردد كه ان شاء اللّه برآورده خواهد شد. (6)

## مدح هفتمين ستاره فروزنده

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به سر مى پرورانم من هواى حضرت باقر |  | به دل باشد مرا شوق لقاى حضرت باقر |
| ز عشقش جان من برلب رسيده،كَس نمى داند |  | كه نبود چاره ساز من سواى حضرت باقر |
| چنان بگرفته صيت علميش آفاق را يك سر |  | كه پيچيده در اين عالم صداى حضرت باقر |
| پيمبر گفت با جابر، كه خواهى ديد باقر را |  | سلام از من رسان آن گه براى حضرت باقر |
| سؤ الاتى كه از وى كرد دانشمند نصرانى |  | جوابش را شنيد از گفته هاى حضرت باقر |
| مسلمان گشت راهب،ناگهان در محضر آن شه |  | منوّر شد دل او از ولاى حضرت باقر |
| به رستاخيز گر خواهى نجات از گرمى محشر |  | برو در سايه ظلّ هماى حضرت باقر |
| جلال و شأن قدر آن امام پاك بازان را |  | نمى داند كسى غير از خداى حضرت باقر (7) |

## بشارت بر نور هدايت و نشر علوم

مرحوم شيخ صدوق، كلينى، مجلسى و ديگر علماء رحمه‌اللهم آورده اند:

روزى سُلَيْم بن قيس هلالى به محضر مبارك مولاى متّقيان امام علىّ عليه‌السلام آمد؛ و از آن حضرت چند سؤ ال كرد؛ و امام عليه‌السلام پاسخ او را بيان فرمود.

و سپس حضرت اظهار داشت: روزى در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم، كه ضمن بيان مطالبى پيرامون اوصياء و خلفاء بعد از من، افزود:

اوّلين آنها فرزندم، حسن و سپس حسين (سلام اللّه عليهما) خواهند بود و بعد از او فرزندش علىّ بن الحسين عليهما‌السلام و پس از او نيز پسرش، به نام محمّد بن علىّ (باقر العلوم عليه‌السلام ) مى باشد.

و آن گاه خطاب به حسين عليه‌السلام نمود و فرمود: به همين زودى در حيات تو فرزندى به نام محمّد بن علىّ - سلام اللّه عليهما - متولّد مى شود، پس سلام مرا به او برسان.

و سپس تمام دوازده خليفه خود را تا آخر معرّفى نمود. (8)

همچنين آورده اند:

چون حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام به دنيا آمد، امام سجّاد صلوات اللّه عليه فرمود: فرزندم، باقرالعلوم را بياوريد.

در اين هنگام يكى ديگر از فرزندانش اظهار داشت: چرا اين نوزاد را به عنوان باقر مطرح نمودى؟

امام سجّاد عليه‌السلام سر به سجده نهاد و پس از آن كه سر از سجده برداشت، فرمود: اين نوزاد امام و راهنما و نور هدايت امّت است؛ او گنجينه بردبارى و علوم مختلف است؛ او شكافنده همه علوم و فنون خواهد بود، او شبيه ترين مردم به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد. (9)

و نيز آورده اند:

چون روزهاى آخر عمر حضرت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پايان رسيد جبرئيل امين عليه‌السلام صحيفه اى را از طرف خداوند تقديم آن حضرت نمود، كه هر قسمتى از آن مربوط به يكى از ائمّه اطهار عليهم‌السلام بود كه شرح وظائف هر يك به طور فشرده بيان شده بود؛ و هر يك از ايشان وظيفه داشت كه در پايان عمر خويش آن را به امام بعد از خود تحويل دهد.

پس هنگامى كه امام سجّاد، زين العابدين عليه‌السلام در آخرين لحظات عمر پربركتش بود، آن صحيفه را تحويل فرزندش امام محمّد باقر عليه‌السلام داد.

وقتى امام باقر سلام اللّه عليه آن صحيفه را گشود، اين شرح وظائف را ملاحظه نمود:

كتاب خداوند - قرآن - را تفسير نما، امّت را كمك و راهنمائى كن و حقايق را بيان و روشن ساز و از هيچ قدرتى بيم و هراس نداشته باش مگر از خداوند متعال.... (10)

## شهامت و خطاب به كودكى معصوم

طبق آنچه كه تاريخ ‌نويسان و راويان حديث نقل كرده اند:

امام محمّد باقر عليه‌السلام، در صحنه كربلا حضور داشت و برخى سنّ آن حضرت را در آن هنگام چهار ساله (11) و عدّه اى هم دو سال (12) گفته اند

و هنگامى كه حضرت به همراه ديگر اسيران كربلاء وارد مجلس يزيد ملعون شد؛ و پرخاشگرى هايى را از يزيد در مقابل پدرش امام سجّاد عليه‌السلام مشاهده كرد.

و چون امام سجّاد، زين العابدين عليه‌السلام در مقابل سخنان زشت و ناپسند يزيد ساكت نبود و جواب مى داد، يزيد با اطرافيان خود مشورت كرد و آها پيشنهاد قتل حضرت را دادند.

به همين جهت حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام در همان سنين كودكى، پس از مشاهده چنين صحنه اى لب به سخن گشود و خطاب به يزيد كرد و فرمود:

اى يزيد! پيشنهاد و نظريه اطرافيان تو بر خلاف نظريّه اطرافيان فرعون مى باشد، چون كه آن ها در مقابل حركت و سخن حضرت موسى و هارون عليهما‌السلام، گفتند:

اى فرعون! دانشمندان و جادوگران را جمع كن تا موسى و هارون را محكوم نمايند.

وليكن اطرافيان تو پيشنهاد قتل و كشتار ما را مى دهند.

يزيد ضمن تعجّب از سخنورى و استدلال اين كودك خردسال، سؤ ال كرد: علّت و سبب اين دو نظريّه مخالف در چيست؟!

حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام با كمال شهامت فرمود: آن ها رشيد و هوشيار بودند؛ ولى اين ها بى فكر و عقب افتاده اند.

و سپس افزود: پيامبران و فرزندانشان را كسى نمى كشد، مگر آن كه زنازاده باشد.

پس از آن يزيد سرافكنده شد و ساكت ماند؛ و ديگر هيچ عكس العملى از خود نشان نداد. (13)

## آئينه تمام نماى پيامبر خدا

مرحوم شيخ صدوق و برخى ديگر از بزرگان آورده اند:

روزى جابر بن عبداللّه انصارى وارد منزل امام سجّاد، زين العابدين عليه‌السلام شد، در بين صحبت با آن حضرت، نوجوانى نورانى وارد مجلس گرديد.

همين كه چشم جابر بر آن نوجوان زيبا اندام افتاد، لرزه بدنش را فرا گرفت؛ و از جاى خود بر خاست و مرتّب تمام قامت آن عزز نورانى را تماشا مى كرد.

و چون با دقّت او را نگريست، اظهار داشت: اى نوجوان! جلو بيا، هنگامى كه مقدارى كه جلو آمد، جابر گفت: اكنون برگرد و برو.

پس از آن گفت: قسم به خداى كعبه، كه اين نوجوان از نظر شكل و شمايل از هر جهت، شبيه ترين افراد به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

بعد از آن، جابر چند قدمى به سوى نوجوان آمد؛ و چون نزديك شد، سؤ ال كرد: نامت چيست؟

حضرت فرمود: محمّد.

گفت: نام پدرت چيست؟

فرمود: من پسر علىّ بن الحسين هستم.

گفت: اى عزيزم! جانم فدايت باد، توئى شكافنده علوم؟

فرمود: بلى، آنچه را كه جدّم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را بر آن مأمور كرده است، ابلاغ كن.

لذا جابر بن عبداللّه انصارى گفت: رسول خدا مرا بشارت داد، كه من باقى خواهم ماند تا زمانى كه تو را ملاقات نمايم؛ و آن گاه فرمود: سلام او را به شما برسانم.

بنابر اين سلام رسول اللّه بر تو باد.

آن گاه حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام خطاب به جابر نمود و اظهار داشت: و اى جابر! سلام بر رسول خدا باد تا هنگامى كه زمين و آسمان پايدار و پا بر جا باشند؛ و نيز سلام بر تو باد، كه ابلاغ سلام جدّم را نمودى.

بعد از آن جابر مرتّب در جلسات امام محمّد باقر عليه‌السلام حضور مى يافت و از درياى علوم و فنون آن حضرت بهره مند مى گرديد.

روزى امام محمّد باقر عليه‌السلام مسأله اى را از جابر سؤ ال نمود؟

جابر در پاسخ گفت: همانا رسول خدا مرا خبر داد كه شما اهل بيت هدايت گر هستيد و در تمام دوران ها از همه انسان ها بردبارتر و عالم تر خواهيد بود.

و نيز فرمود: به اهل بيت من چيزى نياموزيد، زيرا كه نيازى به آموختن ندارند و ايشان در همه مسائل و علوم از همه برترند.

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: بلى، جدّم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صحيح فرمود: من در كودكى حكمت را مى دانستم و در كودكى فضل خداوند شامل من و ديگر اهل بيت رسالت عليهم‌السلام گرديده است و مى گردد. (14)

همچنين آورده اند:

ابان بن تغلب گفت: از حضرت ابوجعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: روزى در مكتب خانه نشسته بودم كه جابر بن عبد اللّه انصارى وارد شد و به من گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا دستور داده است تا سلام آن حضرت را به تو ابلاغ دارم. (15)

## نجات نسل دو پرنده و تسليم نخل خشكيده

جابر بن يزيد جُعفى حكايت كند:

در يكى از سال ها، به همراه حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام رهسپار مكّه معظّمه شدم.

در بين راه، دو پرنده به سمت ما آمدند و بالاى كجاوه امام محمّد باقر عليه‌السلام نشستند و مشغول سر و صدا شدند، من خواستم آن ها را بگيرم تا همراه خود داشته باشم، ناگهان حضرت با صداى بلند، فرمود: اى جابر! آرام باش و پرندگان را به حال خود واگذار، آن ها به ما اهل بيت عصمت و طهارت پناه آورده اند.

عرضه داشتم: مولاى من! مشكل و ناراحتى آن ها چيست، كه اين چنين به شما پناهنده شده اند؟!

حضرت فرمود: آن ها مدّت سه سال است كه در اين حوالى لانه دارند و هرگاه تخم مى گذارند تا جوجه شود، مارى در اطراف آن ها هست كه مى آيد و جوجه هاى آن ها را مى خورد.

اكنون پرندگان به ما پناهنده شده تا از خداوند بخواهم كه آن مار را به هلاكت رساند؛ و من نيز در حقّ آن مار نفرين كردم و به هلاكت رسيد؛ و پرندگان در امان قرار گرفتند.

جابر گويد: سپس به راه خود ادامه داديم تا نزديك سحر و اذان صبح به بيابانى رسيديم؛ و من پياده شدم و افسار شتر حضرت را گرفتم؛ و چون حضرت فرود آمد، در گوشه اى خم شد و مقدارى از شن ها را كنار زد و در حال كنار زدن شن ها، چنين دعائى را بر لب هاى خود زمزمه مى نمود: خداوندا! ما را سيراب و تطهير و پاك گردان.

ناگهان سنگ سفيدى نمايان شد و امام عليه‌السلام آن سنگ را كنار زد و چشمه اى زلال و گوارا آشكار گرديد، و از آن آب آشاميدم و نيز براى نماز وضو گرفتيم.

و بعد از خواندن نماز، سوار شديم و به راه خود ادامه داديم تا آن كه صبحگاهان به روستائى رسيديم، كه نخلستانى كنار آن روستا بود، در آن جا فرود آمديم؛ و حضرت كنار نخل خرمائى - كه از مدّتها قبل خشك شده بود - آمد و خطاب به آن كرد و اظهار داشت: اى درخت خرما! از آنچه خداوند متعال در درون شاخه هاى تو قرار داده است، ما را بهره مند ساز.

جابر افزود: ناگهان ديدم درخت خرما، سرسبز و پربار شد و خود را در مقابل امام عليه‌السلام خم كرد؛ و ما به راحتى از ثمره آن مى چيديم و مى خورديم.

در همين اثنا، يك مرد عرب بيابان نشين كه در آن حوالى بود، وقتى اين معجزه را مشاهده كرد، به حضرت خطاب كرد و گفت: سحر و جادو كرديد؟!

امام عليه‌السلام در پاسخ، به آن عرب خطاب نمود و به آرامى اظهار داشت:

اى مرد! به ما نسبت ناروا مده، چون كه ما از اهل بيت رسالت هستيم؛ و هيچ كدام از ما ساحر و جادوگر نبوده و نيستيم، بلكه خداوند متعال از اسامى مقدّسه خود كلماتى را به ما آموخته است كه هر موقع هر چه را بخواهيم و اراده كنيم، به وسيله آن كلمات، خداوند متعال را مى خوانيم و تقاضا ميكنيم، آن گاه دعاى ما به لطف او مستجاب خواهد شد. (16)

## دخالت بيجا و خواسته هركس

مرحوم ثقة الا سلام كلينى در كتاب شريف كافى آورده است:

روزى بين امام محمّد باقر عليه‌السلام و بين يكى از نوه هاى امام حسن مجتبى عليه‌السلام اختلافى واقع شد.

شخصى، به نام عبدالملك گويد: من اختلاف آن حضرت و پسر عمويش را شنيدم، جهت صلح و اصلاح خدمت امام باقر عليه‌السلام رفتم و چون خواستم در آن زمينه صحبت كنم، حضرت فرمود: آرام باش و در كار ما دخالت نكن.

جريان ما همانند آن شخص است كه در بنى اسرائيل داراى دو دختر بود، يكى از آن ها را به عقد كشاورزى و ديگرى را به عقد كوزه گرى در آورد.

پس از آن كه هر دوى آن ها به خانه شوهر رفتند، روزى پدر به ديدار دختر و داماد كشاورزش رفت و احوال آنان را جويا شد؟

دختر گفت: شوهرم زراعت كرده است و نياز به آبيارى دارد، اگر خداوند باران بفرستد حال ما خوب است.

سپس به منزل ديگر دختر و دامادش رفت و احوال آنها را پرسيد؟

دختر گفت: شوهرم تعداى كوزه ساخته است و آن ها را بيرون گذاشته تا خشك شده و آماده كوره شوند، چنانچه باران نيايد حال ما خوب خواهد بود؛ پدر ضمن خداحافظى، دست به سوى آسمان بلند كرده و گفت: خدايا، تو خود به احوال هر دوى آن ها و همچنين به مصلحت ايشان آگاه تر مى باشى.

بعد از آن، حضرت فرمود: ما نيز چنين هستيم و چنين گوئيم. (17)

همچنين تاريخ ‌نويسان به نقل از سُدير صيرفى آورده اند، كه گفته است:

به زيارت كعبه الهى مشرّف شده بودم، در آن جا امام محمّد باقر عليه‌السلام را ملاقات كردم، حضرت دست مرا گرفت، و روى به جانب كعبه نمود و اظهار داشت: اى سُدير! مردم موظّف شده اند كه به زيارت اين كعبه سنگى آمده و اطراف آن طواف نمايند؛ و آن گاه بايستى نزد ما اهل بيت رسالت آيند و ايمان و عقايد خود را بر ما عرضه دارند تا ما آن ها را راهنمائى و هدايت نمائيم.

سپس امام عليه‌السلام اشاره به سينه خويش نمود و فرمود: همانا ولايت ما از هر چيزى مهم تر و بلكه اساس و بنيان هر چيزى است.

و پس از آن، افزود: اى سُدير! اگر آن دو نفر - ابوحنيفه و سفيان ثورى - نبودند و مردم را به گرد خود جمع نكرده و آن ها را به بى راهه منحرف نمى كردند؛ ما فرصت مناسبى در اين سفر حجّ مى يافتيم، كه مردم را به حقايق دين و منافع دنيا و آخرتشان راهنمايى كنيم و نسبت به تمام امور مادّى و معنوى آشنا و آگاهشان سازيم. (18)

## پدر مرده و گنج مخفى

مرحوم قطب الدّين راوندى، ابن شهر آشوب و برخى ديگر از بزرگان رضوان اللّه تعالى عليهم آورده اند:

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود:

جوانى مؤ من نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام آمد و اظهار داشت: من پدرى فاسق و مخالف شما اهل بيت عليهم‌السلام داشتم كه هم اكنون به هلاكت رسيده است؛ و چون او مى دانست كه من شيعه مى باشم اموال خود را از من مخفى و پنهان داشت، چنانچه ممكن باشد مرا در اين مورد كمك فرما.

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: آيا دوست دارى پدرت را ببينى و آنچه مى خواهى از او سؤ ال كنى؟

جوان پاسخ داد: آرى، چون من بسيار فقير و تهى دست هستم.

بنابر اين حضرت نامه اى نوشت و آن را مهر نمود و به آن جوان داد و فرمود: اين نوشته را به قبرستان بقيع بِبَر؛ هنگامى كه در وسط قبرستان قرار گرفتى، صدا بزن و بگو: يا دُرجان!

آن گاه، شخصى حاضر مى شود، نامه را به او تحويل مى دهى تا به مطلوب و خواسته خود برسى، پس همين كه جوان به قبرستان بقيع رفت و به دستور حضرت عمل نمود و نامه را تحويل داد، دُرجان گفت: دوست دارى پدرت را ملاقات كنى؟

جوان گفت: آرى.

ناگاه دُرجان به سمت كوهى در نزديكى مدينه رهسپار شد و چيزى نگذشت كه ديدم به همراه مردى سياه - كه زنجير بر گردن و زبانش آويزان بود - به سوى من آمدند.

دُرجان گفت: اى جوان! اين پدر تو مى باشد، كه حرارت آتش و عذاب الهى او را به چنين حالى در آورده است.

بعد از آن، من از حال پدرم جويا شدم؟

پدرم مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت: اى پسرم! من از دوستداران بنى اميّه و از علاقه مندان به آن ها بودم، و چون تو از دوستان و پيروان اهل بيت رسالت بودى، دشمنت داشته و تو را از اموال خود محروم ساختم، و به جهت همين كينه توزى ام نسبت به اهل بيت رسالت و شيعيان آن ها مى باشد، كه مرا در چنين حالت و عذاب دردناكى مشاهده مى كنى؛ و اكنون از عمل خويش بسيار پشيمان هستم، ولى سودى به حالم ندارد.

سپس افزود: گنج را در فلان باغ زير درخت زيتون مخفى كرده ام، آن را بردار و پنجاه هزار از سكّه هاى آن را تحويل حضرت ابوجعفر، امام محمّد بن علىّ عليهما‌السلام بده؛ و مابقى آن اموال از براى خودت باشد.

حضرت صادق عليه‌السلام افزود: هنگامى كه آن جوان سكّه ها را خدمت پدرم آورد، همه آن سكّه ها را دريافت نمود و مقدارى از آن ها را بابت بدهى قرض يك نفر تهى دست پرداخت كرد و باقيمانده اش را زمينى خريد - كه فقيران و تهى دستان از آن استفاده كنند - و فرمود: ميّت به وسيله آن سودمند و شادمان خواهد شد. (19)

## موقعيّت و منزلت ائمّه عليهم‌السلام

روزى امام محمّد باقر صلوات اللّه و سلامه عليه در جمع عدّه اى از دوستان و اصحاب خود فرمود:

من در حيرت و تعجّب هستم از كسانى كه ولايت ما را پذيرفته اند و امامت و خلافت ما را قبول كرده اند و معتقد هستند كه دستورات ما در تمام امور واجب و همانند دستورات الهى لازم الا جراء مى باشد؛ ولى در مرحله عمل سست و ضعيف هستند.

و عقيده آن ها نسبت به عمل - در همه جوانب معنوى و مادّى - ضعيف است و حقوق ما را رعايت نمى كنند و كردار و اعمال خويش را توجيه مى نمايند.

و فكر مى كنند كه ما از زندگى و از افكار و عقائد آن ها بى اطّلاع مى باشيم.

آيا چنين افرادى گمان برده اند كه خداوند، طاعت عدّه اى از بندگانش را بر ديگران واجب و لازم گردانيده است؟!

و اين عدّه نسبت به حوادث و رخ دادهاى آسمان و زمين بى اطّلاع و ناآگاه هستند؛ و فكر مى كنند كه خداوند سبحان علوم و دانش خود را نسبت به ايشان دريغ و مضايقه نموده است.

و ايشان بر اين عقيده هستند كه ما اهل بيت از آن بى اطّلاع هستيم!!

در اين هنگام، يكى از افراد حاضر در مجلس به نام حمران، گفت: يا ابن رسول اللّه! آيا آنچه اميرالمؤ منين علىّ و نيز دو فرزندش حسن و حسين عليهم‌السلام انجام دادند و آنچه كه بر سرشان آمد، همه آن ها اراده و خواست خداوند متعال بود؟!

امام محمّد باقر عليه‌السلام در پاسخ او اظهار داشت: چنانچه آن ها از خداوند متعال درخواست مى نمودند، دعايشان مستجاب مى گرديد و خداوند ظلم طاغوتيان را برطرف مى ساخت عُمْر و حكومت ظالمان پايان مى يافت.

وليكن آنچه ظلم و ستم بر آن ها وارد شد، نه به جهت گناه و معصيت ايشان بود بلكه به جهت مصالح و حكمت هاى ديگرى بود - كه انسان هاى عادّى از درك آن ناآگاه و عاجزند -.

و ما - اهل بيت عصمت و طهارت و بلكه همه افراد - بايد تابع مصالح و مقدّرات الهى باشيم. (20)

## شرمسارى دشمن در كنار كعبه

ابوحمزه ثمالى حكايت كند:

در سالى كه امام محمّد باقر عليه‌السلام جهت زيارت خانه خدا وارد مكّه معظّمه شده بود، پس از طواف كعبه الهى، در گوشه اى از حرم الهى نشست و مردم بسيارى جهت پرسش مسائل خود اطراف حضرت اجتماع كرده بودند.

در همان سال هشام بن عبدالملك نيز به همراه برخى از اطرافيان خود، كه از آن جمله نافع - غلام عمربن خطّاب - بود، وارد مسجدالحرام شدند.

نافع با ديدن امام عليه‌السلام، از هشام بن عبدالملك پرسيد: اين شخص كيست كه مردم اين چنين اطراف او گرد آمده اند؟

هشام گفت: او ابو جعفر، محمّد بن علىّ است.

نافع گفت: نزد او مى روم و سؤ الى از او مى نمايم، كه جواب آن را فقط پيامبر و يا وصىّ او مى داند؛ و هشام موافقت كرد.

پس نافع نزديك آمد و در جمع افراد نشست و سپس گفت: من تورات و انجيل و زبور و فرقان را خوانده ام؛ و تمام معارف و احكام حلال و حرام را مى شناسم.

اكنون آمده ام تا مسائلى را سؤ ال كنم كه جواب آن تنها نزد پيامبر، يا وصىّ او، يا پسر پيامبر خواهد بود.

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: آنچه مى خواهى سؤ ال كن.

نافع گفت: بين حضرت عيسى عليه‌السلام و حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه مقدار زمان فاصله بوده است؟

حضرت فرمود: جواب آن را طبق عقيده شما پاسخ گويم، يا طبق نظر خودم بيان كنم؟

نافع گفت: هر دو جواب را بفرما.

امام عليه‌السلام فرمود: بنابر نظريّه ما اهل بيت رسالت، فاصله آن به مقدار پانصد سال؛ ولى بنابر نظريّه شما ششصد سال فاصله بود.

نافع گفت: یا ابن رسول اللّه! سؤ الى ديگر مطرح نمايم؟

حضرت فرمود: آنچه مى خواهى مطرح كن.

گفت: خداوند متعال از چه وقت بوده است؟

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: بگو چه وقت نبوده است، تا پاسخ تو را بيان كنم؛ و سپس افزود: منزّه است خداوندى، كه قبل از هر چيزى بوده و بعد از هر چيزى خواهد بود، نه شريكى دارد و نه فرزندى، او تنها و بى مانند است.

سپس نافع نزد هشام آمد و گفت: به راستى او عالم ترين مردم و همانا او فرزند رسول خدا است. (21)

## ملكوت آسمان ها و طبقات زمين

جابر بن يزيد جُعفى حكايت كند:

روزى به محضر شريف حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام شرفياب شدم و پيرامون آيه قرآن:

(وَ كَذلِكَ نُرى إبراهيمَ مَلَكُوتَ السَّمواتِ وَالاْ رْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنينَ) (22)

از حضرت سؤال كردم كه چگونه خداوند متعال، ملكوت آسمان ها را به حضرت ابراهيم عليه‌السلام نشان داد؟

حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام پس از لحظه اى سكوت، دست مبارك خود را بلند نمود و فرمود: اى جابر! بالا را نگاه كن، همين كه نگاه كردم متوجّه شدم كه سقف اطاق شكاف برداشت و نورى شگرف، زمام چشمم را به خود خيره ساخت.

سپس امام عليه‌السلام فرمود: حضرت ابراهيم ملكوت آسمان و زمين را اين چنين مشاهده نمود.

و بعد از آن، دستور فرمود: سر خود را پائين بينداز؛ و پس از گذشت لحظه اى دو باره فرمود: سرت را بلند كن.

و چون سرم را بلند كردم، ديدم كه سقف به حالت اوّل خود بازگشته و اثرى از شكاف نبود.

بعد از آن، حضرت دست مرا گرفت و از آن اتاق به اتاقى ديگر بُرد و لباس هائى را كه به تن داشت در آورد و لباسى ديگر پوشيد و فرمود: چشم هاى خود را ببند.

هنگامى كه چشم هايم را بستم، ساعتى بعد از آن فرمود: مى دانى اكنون كجا هستيم؟

عرضه داشتم: خير.

فرمود: در آن ظلمت و طبقه اى از زمين هستيم، كه ذوالقرنين در آن راه يافته بود.

عرض كردم: اجازه مى فرمائى چشم هايم را بگشايم؟

فرمود: بلى، چشم هايت را باز كن ولى چيزى را نخواهى ديد، وقتى چشم هايم را باز كردم، ظلمت و تاريكى عجيبى همه جا را فرا گرفته بود، به حدّى كه حتّى جلوى پاى خودم را هم نمى ديدم.

سپس دست مرا گرفت؛ و چون مقدارى راه رفتيم فرمود: اكنون مى دانى كجا هستى؟

گفتم: نمى دانم.

فرمود: هم اينك بر سر چشمه آب حيات هستى، كه حضرت خضر عليه‌السلام از آن نوشيد.

و پس از آن، از آنجا حركت كرديم و به طبقه اى ديگر راه يافتيم، كه همانند سرزمين و جايگاه زندگى ما انسان ها بود؛ و سپس از آن جا به طبقه ديگرى قدم نهاديم كه همانند طبقه قبلى تاريك و ظلمانى بود تا آن كه پنج طبقه از طبقات زمين را گردش كرديم.

آن گاه حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام فرمود: اى جابر! اين ملكوت زمين بود، كه تو ديدى؛ و حضرت ابراهيم عليه‌السلام آن ها را نديده بود، بلكه او تنها ملكوت آسمان ها را - كه دوازده طبقه مى باشد - مشاهده كرد.

بعد از آن فرمود: هر يك از ما اهل بيت عصمت و طهارت - صلوات اللّه عليهم - اين عوالم و طبقات را پيموده و مى پيمائيم تا آن كه آخرين و دوازدهمين امام بر حقّ ظهور نمايد.

و پس از آن اظهار داشت: حال چشم هاى خود را ببند؛ و بعد دست مرا گرفت و حركت كرديم، كه پس از لحظه اى كوتاه خود را در همان منزل و اتاق ديدم.

و حضرت لباس هاى خود را عوض كرد و همان لباس قبلى خود را كه اوّل پوشيده بود، بر تن مبارك خود كرد؛ و سپس ‍ در همان جاى اوّل آمديم و نشستيم. (23)

## توجيه مغرضان و بى خردان

مرحوم ثقة الاسلام كلينى رضوان اللّه تعالى عليه حكايت كند:

روزى امام محمّد باقر عليه‌السلام در جمع اصحاب و دوستان خود - كه اطراف آن حضرت گرد آمده بودند - چنين فرمود:

مردم مقدار ناچيزى از آب را گرفته اند و آن را مزه مزه مى كنند؛ ولى رود و نهر عظيم را رها كرده و نسبت به آن بى توجّه هستند.

يكى از افراد حاضر - كه در آن جمع حضور داشت - گفت: یا ابن رسول اللّه! نهر عظيم كدام است و چگونه مى باشد؟

حضرت فرمود: منظور حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد؛ و نيز علومى كه خداوند متعال به ايشان و - اهل بيت عصمت و طهارت - عطا كرده است.

و سپس ضمن فرمايشات طولانى، افزود: به درستى كه خداوند متعال تمام آنچه را از معجزات و علوم و فنون و آداب - كه به ديگر پيغمبران داده بود - تمامى آن ها را به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عطا نموده است؛ و آن حضرت نيز تمامى آن ها را به اميرالمؤ منين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام تعليم نمود.

يكى ديگر از افراد حاضر، اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! بنابر اين آيا اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام نسبت به ديگر پيامبران الهى داراى فضل بيشترى است؟!

امام محمّد باقر عليه‌السلام در اين هنگام خطاب به تمامى حضّار نمود و اظهار داشت:

اى جماعت! خوب گوش كنيد او چه مى گويد، خداوند متعال به هر كسى گوش شنوائى داده است، من گفتم: تمام علوم و فنونى را كه همه پيغمبران دارا بودند، خداوند متعال به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داده است و او نيز تمام آن ها را به اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام تحويل داد.

با اين حال اين شخص از من سؤ ال مى كند: كدام يك افضل و اعلم هستند؟! (24)

## جنّ در طواف كعبه و تبعيّت از ولايت

ابوحمزه ثمالى حكايت نمايد:

روزى از روزها در محضر شريف امام محمّد باقر عليه‌السلام بودم، آن حضرت برايم تعريف نمود:

روزى در مناسك حجّ عمره، مشغول طواف كعبه إلهى بودم، چون طواف خود را انجام دادم در حِجر اسماعيل نشسته و مشغول ذكر و دعا گرديدم.

ناگهان متوجّه شدم، كه يكى از جنّيان از سمت صفا و مروه به سوى كعبه معظّمه الهى در حركت است، همين كه به حَجَرالا سود رسيد، مشغول طواف حرم گرديد و هفت دور اطراف كعبه الهى طواف كرد.

و سپس نزديك مقام حضرت ابراهيم عليه‌السلام رفت و بر روى دو پا و قدم هاى خود ايستاد و دو ركعت نماز به جاى آورد.

پس از آن، حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام در ادامه فرمايشات خود افزود: اين داستان هنگام ظهر واقع شد؛ و عدّه اى از مردم مانند عطاء و دوستانش كه شاهد اين جريان بودند، نزد من آمدند و اظهار داشتند: يا ابا جعفر! آيا اين جنّ را ديدى؟!

پاسخ دادم: بلى؛ و آنچه را هم كه انجام داد مشاهده كردم.

پس از آن به ايشان گفتم: اكنون نزد جنّ برويد و به او بگوئيد: محمّد بن علىّ عليهما‌السلام پيام فرستاد بر اين كه در همين لحظات، بندگان خدا وارد مى شوند؛ و اين موقع، هنگام حضور و اجتماع آنها در اين مكان مقدّس است.

و چون مناسك و اعمال خود را انجام داده اى، مى ترسم كه مشكلى برايت پيش آيد اگر ممكن است بلند شو و برو.

بعد از آن جنّ سر بر زمين نهاد و سپس سر از سجده برداشت و بلند شد و ناگهان در هوا ناپديد گرديد. (25)

## كليد بدبختى و شرارت ها

مرحوم كلينى و ديگر بزرگان آورده اند:

روزى حضرت ابو جعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام جهت زيارت خانه خدا وارد مسجدالحرام گرديد، در هنگام زيارت و طواف حرم الهى، عدّه اى از قريش - كه در گوشه اى نشسته بودند - چون نگاهشان به حضرت افتاد، به يكديگر گفتند: اين كيست كه با اين كيفيّت عبادت مى نمايد؟

شخصى به آن ها گفت: او محمّد بن علىّ عليهما‌السلام امام و پيشواى مردم عراق است.

يكى از آنان گفت: يك نفر را به نزد او بفرستيم تا از او مسئله اى پرسش نمايد.

پس جوانى از آن ميان داوطلب شد، و همين كه نزد حضرت رسيد، خطاب به ايشان گفت: بزرگ ترين گناه كدام است؟

امام عليه‌السلام فرمود: نوشيدن شراب (خمر).

جوان بازگشت، و جواب حضرت را براى دوستان خود بيان كرد.

دوستان به او گفتند: نزد او باز گَرد، و همين سؤ ال را دو مرتبه مطرح نما.

بنابر اين، جوان به خدمت امام عليه‌السلام رسيد، و همان سؤ ال را تكرار كرد، كه بزرگ ترين گناه چيست؟

حضرت فرمود: مگر نگفتم نوشيدن خمر و شراب بزرگ ترين گناه است؛ و سپس افزود: شراب عقل اراده انسان را ضعيف و بلكه نابود مى كند؛ و پس از آن كه عقل زايل گشت، شخص مرتكب اعمالى چون زنا، دزدى، آدم كشى، شرك به خدا و... مى شود.

و خلاصله آن كه نوشيدن شراب، كليد تمام بدبختى ها و شرارت ها است؛ و مفاسد آن از هر گناهى بالاتر مى باشد، همانطور كه درخت انگور سعى مى كند از هر درختى بلندتر باشد و بالاتر رود. (26)

## چهار مطلب يا مباحثه تكان دهنده

محدّثين و مورّخين به نقل از امام جعفر عليه‌السلام آورده اند:

روزى هشام بن عبدالملك، پدرم امام محمّد باقر عليه‌السلام را نزد خود احضار كرد.

و چون حضرت به مجلس هشام وارد شد، پس از مذاكراتى در مسائل مختلف، هشام ما را به همراه چند ماءمور مرخّص ‍ كرد.

از مجلس هشام بن عبدالملك خارج و راهى منزل شديم، در بين راه به ميدان شهر برخورديم كه عدّه بسيارى در آن ميدان تجمّع كرده بودند، پدرم از مامورين هشام - كه همراه ما بودند - سؤ ال نمود: اين ها چه كسانى هستند؟ و براى چه اين جا جمع شده اند؟

يكى از مأ مورين گفت: اين ها علماء و رُهبانان يهود هستند، كه سالى يك بار در همين مكان تجمّع مى كنند و پرسش و پاسخ دارند؛ و آن كه در وسط جمعيّت نشسته، از همه بزرگ تر و عالم تر مى باشد.

آن گاه پدرم حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام صورت خود را پوشاند و در ميان آن جمعيّت نشست؛ و من هم نيز صورت خود را پوشاندم و كنار پدرم نشستم.

مأ مورين نيز در اطراف ما شاهد كارهاى ما بودند، در همين بين عالم يهودى از جايش بلند شد و نگاهى به اطراف انداخت و سپس به پدرم حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام خطاب كرد و گفت: آيا تو از ما هستى، يا از امتّ مرحومه؟

پدرم اظهار داشت: از امّت مرحومه هستم.

پرسيد: از علماء هستى يا از جاهلان؟

پدرم فرمود: از جاهلان نيستم.

عالم يهودى مضطرب شد و گفت: سؤ الى دارم؟

امام فرمود: سؤ الت را مطرح كن، گفت: دليل شما چيست كه مى گوئيد: اهل بهشت مى خورند و مى آشامند بدون آن كه موادّ زائدى از آنها خارج گردد؟

فرمود: شاهد و دليل آن، جنين در شكم و رحم مادر است، آنچه را تناول نمايد جذب بدنش مى شود و موادّ زائدى خارج نمى شود.

عالم يهودى گفت: مگر نگفتى كه من از علماء نيستم؟

پدرم فرمود: گفتم كه من از جاهلان نيستم.

سپس آن عالم يهودى گفت:: كدام ساعتى است كه نه از ساعات شب محسوب مى شود و نه از ساعات روز؟

فرمود: آن ساعت، بين طلوع فجر و طلوع خورشيد است.

عالم يهودى اظهار داشت: سؤ ال ديگرى باقيمانده است كه بر جواب آن قادر نخواهى بود؛ و آن اين كه كدام دو برادر دوقلو بودند كه هم زمان به دنيا آمدند و همزمان هلاك شدند، در حالتى كه يكى از آن دو، پنجاه سال و ديگرى صد و پنجاه سال عُمْر داشت؟

پدرم فرمود: آن دو برادر دوقلو به نام عزيز و عُزير بودند، كه در يك روز به دنيا آمدند؛ و چون عمر آنها به بيست و پنج سال رسيد، عُزَير سوار الاغى بود و از روستائى به نام أ نطاكيه گذر كرد، در حالتى كه تمامى درخت ها خشكيده و ساختمان ها خراب و اهالى آن در زمين مدفون بودند، گفت: خدايا! چگونه آن ها را زنده مى نمائى؟

در همان لحظه خداوند جانش را گرفت و الاغ هم مُرد و اجسادشان مدّت يك صد سال در همان مكان ماند و سپس ‍ زنده شد و الاغ هم زنده شد و به منزل خود بازگشت ولى برادرش عزيز او را نمى شناخت و به عنوان ميهمان او را به منزل راه داد و خاطره هاى برادرش را تعريف كرد و سپس افزود: بر اين كه او صد سال قبل از منزل بيرون رفت و برنگشت.

سپس عُزير كه جوانى بيست و پنج ساله بود خود را به برادرش عزيز كه پيرمردى صد و بيست و پنج ساله بود معرّفى كرد و با يكديگر بيست پنج سال ديگر زندگى كرده و يكى در سنّ پنجاه سالگى و ديگرى در سنّ صد و پنجاه سالگى وفات يافت.

عالم يهودى ناراحت و غضبناك شد و از جاى خود برخاست و گفت: تا اين شخص در ميان شما باشد من با شماها سخن نمى گويم، مأ مورين هشام اين خبر را براى هشام گزارش دادند و هشام دستور داد كه هر چه سريع تر ما را به سوى مدينه منوّره حركت دهند. (27)

## نفرين در جايگاه حضرت شعيب عليه‌السلام

امام جعفر صادق عليه‌السلام در ادامه داستان قبل فرمود:

چون عالم يهود رفت، اجتماع يهوديان پراكنده شد، و ما نيز به سوى مدينه طيّبه حركت نموديم.

در اين ميان هشام بن عبدالملك نامه اى توسّط مأ مورين حكومتى براى شهرها و روستاهاى بين راه فرستاد مبنى بر اين كه محمّد باقر و پسرش جعفر، دروغ گو و مخالف اسلام مى باشند و كار آن ها ايجاد تفرفه و عداوت بين اهالى و گروه ها است، كسى آن ها را به منزل خود راه ندهد؛ و هر گونه معاشرت و معامله با آنان ممنوع مى باشد.

و از جمله شهرهاى بين راه، شهر مداين بود، كه قبل از ورود ما به آن جا، نامه هشام لعين به دست فرمان دار مداين رسيده بود و مردم را از هر گونه ارتباط با ما منع كرده بود.

پس همين كه نزديك اين شهر رسيديم، دروازه ها را به روى ما بستند و آنچه پدرم ايشان را موعظه نمود تأ ثيرى نداشت و بلكه شروع به فحّاشى و ناسزاگوئى كردند، در نهايت چون تبليغات سوء بسيار بود با جسارت تمام گفتند: بايد از گرسنگى و تشنگى بميريد.

به ناچار پدرم بالاى كوهى كه مُشرِف بر شهر مداين بود رفت و دست خود را در گوش نهاد و با صداى بلند سخنانى را كه حضرت شعيب عليه‌السلام براى نصيحت قوم خود خوانده بود تلاوت كرد.

بعد از آن باد سياهى به وزيدن گرفت و تمام مردان و زنان به همراه فرزندانشان بر بالاى بام خانه هايشان رفتند.

در بين آن ها پيرمردى كهن سال بود، كه چون چشمش بر پدرم افتاد و صداى او را شنيد، فرياد كشيد: اى مردم! از خدا بترسيد، اين شخص در همان جائى ايستاده است كه حضرت شعيب ايستاده و بر قوم خود نفرين كرد و به عذاب الهى گرفتار شدند، چنانچه دروازه ها را باز نكنيد و به آن ها بى احترامى نمائيد، عذاب نازل مى شود.

مردم بسيار وحشت زده و متزلزل گشته و دروازه ها را گشودند و ما را با عزّت و احترام وارد شهر كردند.

و چون خبر اين جريان، نيز به هشام ملعون رسيد، دستور داد تا آن پيرمرد مؤ من را دست گير و اعدام نمايند و پس از آن كه ما از شهر مداين خارج و به سوى مدينه طيّبه حركت كرديم، مأ مورين دستور هشام را نسبت به آن پيرمرد اجرا كردند.

بعد از آن هشام نامه اى براى استاندار مدينه فرستاد مبنى بر اين كه هر چه زودتر پدرم حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام را مسموم و به قتل برساند، و چون هشام به هلاكت رسيد و به دَرَك واصل گشت، به قتل پدرم موّفق نشد. (28)

## پيش گوئى از كشتار

روزى از روزها امام محمّد باقر عليه‌السلام در مجلسى نشسته بود و افرادى گرد وجود مبارك آن حضرت حلقه زده بودند.

پس از گذشت مدّتى، حضرت سر مبارك خود را به زير انداخت و پس از لحظاتى بلند نمود و خطاب به افراد حاضر كرد و چنين فرمود: چه خواهيد كرد آن هنگامى كه مردى به همراه چهار هزار سرباز وارد شهر مدينه مى گردد و تا مدّت سه روز كشتار مى كنند و به زنان و دختران تجاوز مى نمايند و آنچه بتوانند فساد و جنايت مى كنند؛ و شما توان مقابله با آن ها را نداريد؟

و سپس افزود: اين حادثه خطرناك در سال آينده رخ خواهد داد، پس همگى آماده باشيد و خود را مجهّز كنيد كه به طور حتم چنين قضيّه اى اتّفاق خواهد افتاد.

ولى متأ سّفانه مردم مدينه به پيش گوئى و سخنان آينده نِگَر حضرت، اهمّيت ندادند؛ و با بى توجّهى اظهار داشتند: اين پيش گوئى صحّت نخواهد داشت.

به همين جهت هيچ گونه تجهيزاتى فراهم نكردند، مگر تعدادى اندك كه به فرمايشات حضرت، ايمان و عقيده داشتند، كه به سبب ايمنى از شرّ دشمنان، از شهر مدينه خارج شده و هجرت كردند.

و چون يك سال سپرى شد امام محمّد باقر عليه‌السلام به همراه اهل و عيال و بعضى افرادى كه از بنى هاشم بودند، از شهر مدينه بيرون رفتند.

و بعد از آن، همان طور كه حضرت پيش گوئى و اخطار داده بود، نافع بن اءزرق به همراه چهار هزار لشكر به شهر مدينه هجوم آورد؛ و با ايجاد رعب و وحشت، بسيارى از مردان را كشتند و به زنان تجاوز نمودند و اموالشان را نيز به يغما بردند.

و چون اهل مدينه مجهّز نبودند، توان هيچ گونه دفاع و مقابله اى را در برابر دشمن نداشتند.

پس از اين جريان، مردم شهر مدينه به اشتباه خويش معترف شده و اظهار داشتند: اكنون فهميديم كه آنچه امام محمّد باقر عليه‌السلام مى فرمايد، حقّ است و ما بايد تابع و مطيع فرمايشات و دستورات آن بزرگوار باشيم. (29)

## مرگ شامى و حياتى دوباره

يكى از اهالى شام كه به امام محمّد باقر عليه‌السلام بسيار علاقه مند بود و هر چند وقت يك بار به ملاقات و زيارت آن حضرت مى آمد، در يكى از زيارت هايش پس از گذشت چند روزى در شهر مدينه منوّره مريض شد و در بستر بيمارى و در شُرف مرگ قرار گرفت، به يكى از دوستان خود گفت:

همين كه من از دنيا رفتم، به حضرت ابو جعفر محمّد بن علىّ، باقرالعلوم عليه‌السلام بگو تا بر جنازه ام نماز بخواند و در مراسم تدفين من نيز شركت نمايد.

وقتى كه آن مرد شامى وفات يافت و دوستش نزد امام محمّد باقر عليه‌السلام آمد و به حضرت گفت كه فلانى مرده و توصيه كرده است تا شما بر جنازه اش نماز بخوانى و در مراسم دفن او شركت فرمائى.

حضرت فرمود: شام سردسير است و حجاز گرم سير، در دفن او عجله و شتاب نكنيد تا من بيايم.

و سپس به سمت منزل مرد شامى حركت كرد و چون وارد منزل او گرديد در كنار بسترش نشست؛ و بعد از گذشت لحظه اى، دعائى را زمزمه نمود؛ و سپس او را با نام صدا كرد.

در اين هنگام، مرد شامى در حالى كه پارچه اى سفيد، رويش انداخته بودند، حركتى كرد و پاسخ حضرت را داد.

بعد از آن، حضرت او را نشانيد و دستور داد تا شربتى مخصوص، برايش تهيّه كردند و به او خورانيد.

و چون به طور كامل بهبود يافت، خطاب به حضرت كرد و اظهار داشت:«أشهد أنّك حجّة اللّه على خلقه...» يعنى؛ شهادت مى دهم كه تو حجّت خداوند بر خلق جهانى و مردم آن چه بخواهند بايد در همه امور، به شماها رجوع نمايند و هر كه به غير شما مراجعه كند، همانا او گمراه گشته است.

پس از آن، امام باقر عليه‌السلام فرمود: اكنون پيش آمد و جريان بازگشت خود را براى اين افراد بازگو كن؟

گفت: هنگامى كه روح از بدن من پرواز كرد، مابين زمين و آسمان ندائى رسيد، كه روح او را به كالبدش بازگردانيد، چون كه محمّد بن علىّ عليهما‌السلام درخواست حيات دوباره او را كرده است. (30)

## حاجيان انسان نما

ابوبصير كه يكى از اصحاب باوفاى امام محمّد باقر و امام جعفر صادق عليهما‌السلام و نيز يكى از راويان حديث مى باشد، ضمن حكايتى گويد:

به همراه حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام در مراسم حجّ بيت اللّه الحرام شركت كردم، چون در جمع حُجّاج قرار گرفتيم، به آن حضرت عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! امسال حاجى ها بسيار هستند و ضجّه و شيون عظيمى بر پا است؟!

حضرت فرمود: آرى؛ ضجّه و شيون بسيار مى باشد، ولى حاجى بسيار اندك است؛ و سپس افزود: اى ابو بصير! آيا دوست دارى آنچه را گفتم ببينى تا بر ايمانت افزوده گردد؟

عرض كردم: بلى.

پس از آن، خضرت دست مباركش را بر صورت و چشم هايم كشيد و دعائى را زمزمه نمود و سپس فرمود: اى ابوبصير! اكنون خوب نگاه كن ببين چه مى بينى.

همين كه چشم هايم را گشودم و دقّت كردم بيشتر افراد را شبيه حيواناتى، چون خوك، ميمون و... ديدم، ولى قيافه انسان در آن جمع بسيار كم و ناچيز بود، همانند ستارگانى درخشان در فضائى تاريك، گفتم: درست فرمودى، اى مولاى من! حاجيان اندك و سر و صدا بسيار است.

سپس امام باقر عليه‌السلام دعائى ديگر زمزمه و قرائت نمود و ديدگان من به حالت اوّل بازگشت، و پس از آن فرمود: ما بخيل نيستيم، ليكن مى ترسيم فتنه اى در بين مردم واقع شود و آنان لطف و فضل خداوند را نسبت به ما ناديده بگيرند و ما را در مقابل خداى سبحان قرار دهند، با اين كه ما بندگان خدا هستيم و از عبادت و اطاعت او سرپيچى نمى كنيم و در تمام امور تسليم محض او بوده و خواهيم بود. (31)

## نصيحت به عمر بن عبدالعزيز و بازگشت فدك

يكى از راويان حديث، به نام هشام بن معاذ حكايت كند:

روزى عمر بن عبدالعزيز وارد شهر مقدّس مدينه گرديد و من در خدمت او بودم كه يكى از غلامانش، به نام مزاحم و گفت: حضرت ابو جعفر، محمّد بن علىّ عليه‌السلام مى خواهد وارد شود.

عمر بن عبدالعزيز گفت: اجازه دهيد وارد گردد.

همين كه امام باقر عليه‌السلام وارد شد، عمر مشغول گريه بود، حضرت فرمود: تو را چه شده است كه گريه مى كنى؟

وسپس افزود: اى عمر بن عبدالعزيز! دنيا نوعى از بازار كسب و تجارت است، عدّه اى در آن سود مى برند و عدّه اى از آن خارج مى گردند در حالى كه زيانكار و خسارت ديده اند.

و عدّه اى ديگر وقتى از اين دنيا بروند پشيمان و نادم خواهند بود كه چرا براى آخرت خود توشه اى برنگرفته اند.

سوگند به خداوند متعال، ما اهل بيت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، صاحبان حقّ هستيم و كلّيّه اعمال و كردار بندگان بايستى از برابر ديدگان ما بگذرد.

اى عمر بن عبدالعزيز! تقواى الهى پيشه كن و در درون خود پيرامون دو چيز بينديش:

اوّل آن كه دقّت كن چه چيزهائى را دوست دارى كه همراه تو باشد تا در پيشگاه خداوند سعادتمند باشى.

دوّم آن كه متوجّه باش، از چه چيزهائى ناراحت هستى و تو را ناپسند آيد، كه همانا در پيشگاه خداوند تو را سرافكنده مى گرداند و مانع عبور تو از صراط خواهد شد.

اى عمر بن عبدالعزيز! درب ها را به روى مردم و مراجعين خود بگشاى و مانع ها را برطرف نما و سعى كن كه هميشه يار و ياور مظلومان و طردكننده ظالمان و متجاوزان باشى؛ و سپس افزود: هر كه داراى سه خصلت باشد، ايمانش كامل است.

عُمَر با شنيدن اين سخن، دو زانو نشست و گفت: یا ابن رسول اللّه! آن سه چيز را بيان فرما؟ همانا شما اهل بيت نبوّت هستيد.

حضرت فرمود: اوّل آن كه هنگام شادمانى و خوشحالى گناه و معصيتى مرتكب نشود، دوّم آن كه هنگام غضب و ناراحتى حقّ را فراموش نكند؛ و سوّم آن كه هنگام دست يافتن به امور و اموال دنيا آنچه حلال و مباح او نيست تصرّف نكند.

راوى گويد: چون سخن به اين جا رسيد، عمر بن عبدالعزيز دستور داد تا قلم و كاغذ آوردند و سپس حواله انتقال فدك را - كه خلفاء قبل از او غصب كرده بودند - تحويل امام محمّد باقر عليه‌السلام داد. (32)

## آسايش دنيا و يا سعادت آخرت

ابوبصير آن راوى حديث و از اصحاب صادقَيْن عليهما‌السلام، نابينا شده بود؛ روزى محضر مبارك مولايش امام محمّد باقر عليه‌السلام وارد شد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! آيا شما وارثان و جانشنان پيامبر خدا هستيد؟

حضرت در پاسخ فرمود: بلى.

سؤ ال كرد: آيا پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارث علوم همه انبياء عظام عليهم‌السلام بوده است؟

حضرت فرمود: بلى، او در تمام علوم و فنون وارث تمامى پيامبران الهى عليهم‌السلام مى باشد.

گفت: آيا شما اهل بيت عصمت و طهارت، نيز در تمام علوم و فنون وارث پيامبر هستيد؟

فرمود: بلى، ما وارث تمامى علوم و فنون او مى باشيم.

سپس افزود: آيا شما توان آن را داريد كه مرده را زنده و مريض را شفا دهيد؟

و آيا از آنچه انسان ها انجام مى دهند و يا در درون خود پنهان دارند، آگاه هستيد؟

امام عليه‌السلام فرمود: بلى، وليكن تمامى آنچه را كه ما انجام مى دهيم، با إذن و اراده خداوند متعال است.

پس از آن فرمود: اى ابوبصير! نزديك بيا، چون كنار حضرت قرار گرفت، دست مبارك خود را بر صورت و چشم او كشيد كه تمام فضاء برايش نورانى شد و همه چيز را به خوبى مشاهده كرد.

سپس فرمود: آيا اين حالت را دوست دارى كه بينا باشى و در قيامت همانند ديگر افراد گرفتار حساب و بررسى اعمال گردى؟

و يا آن كه همان حالت نابينائى را دوست دارى و اين كه در قيامت بدون دردسر وارد بهشت گردى؟

ابو بصير عرض كرد: مى خواهم همانند قبل نابينا باشم.

پس امام محمّد باقر عليه‌السلام دستى بر چشم هاى ابوبصير كشيد و به حالت اوّل بازگشت. (33)

همچنين آورده اند:

سعد بن عبدالملك بن مروان - كه از بنى اميّه بود و امام محمّد باقر عليه‌السلام او را سعد الخير مى ناميد - روزى در حالى كه بدنش سخت مى لرزيد و گريان بود، بر امام عليه‌السلام وارد شد.

حضرت به او فرمود: اى سعد! اين چه حالتى است كه در تو مشاهده مى كنم؟! چرا گريان هستى؟

سعد اظهار داشت: چرا ترسناك و گريان نباشم و حال آن كه من از خانواده و از شجره اى هستم كه در قرآن مورد لعن و غضب پروردگار قرار گرفته اند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اى سعد! غمگين مباش، چون كه تو از آن ها نيستى، تو بر حسب ظاهر منسوب به بنى اميّه هستى؛ ولى در حقيقت از ما مى باشى.

و سپس حضرت افزود: مگر اين آيه شريفه قرآن را نشنيده اى كه خداوند متعال از قول حضرت ابراهيم عليه‌السلام مى فرمايد:

(فَمَنْ تَبِعَنى فَإ نَّهُ مِنّى) يعنى؛ هركس - از هر طائفه و خانواده اى كه باشد - اگر از من تبعيّت و پيروى كند از من و با من خواهد بود. (34)

## خدا را چگونه مى توان ديد؟!

مرحوم سيّد محسن امين در كتاب شريف خود آورده است:

روزى شخص عرب بيابان نشينى به حضور مبارك امام محمّد باقر عليه‌السلام شرف حضور يافت و عرضه داشت: آيا شما خدائى را كه عبادت و ستايش مى نمائى، تاكنون ديده اى؟!

حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام در پاسخ او اظهار داشت: من هرگز چيزى را كه نبينم، اطاعت و عبادت نمى كنم.

عرب بيابان نشين گفت: چگونه او را ديده اى؟!

حضرت فرمود: خدا را با چشم و ديد ظاهرى نمى توان ديد؛ وليكن مى توان او را با چشم دل و نيروى درون مشاهده نمود، چون حقايق امور و اشياء به وسيله فهم و شعور درونى درك و تحصيل مى گردند.

و سپس در ادامه فرمايشاتش افزود: خداوند سبحان با حواسّ ظاهرى قابل حسّ و لمس نيست، او را نمى توان با مردم و ديگر موجودات مقايسه نمود؛ بلكه او به وسيله آيات و نشانه ها شناخته مى گردد، همچنين او به وسيله علامات و حركات جهان طبيعت، قابل وصف و درك مى باشد.

او خدائى است كه مانند و شريكى ندارد و قابل مقايسه با هيچ موجودى نيست. (35)

حقير گويد: براى خداشناسى به ترجمه و تفسير آية الكرسى و نيز سوره توحيد مراجعه شود.

همچنين براى تشبيه نسبى و تقريب ذهن به اوايل فصل اوّل كتاب كشكول نفيس: ج 2 مراجعه شود كه مى توان اين جهان را با كالبد جهان بدن انسان و نيز خداوند سبحان را در چند جهت با عقل و روح مقايسه نسبى كرد.

## كشاورزى و كار افتخار است

امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت فرموده است:

محمّد بن منكدر (36) معتقد بود كه پس از حضرت سجّاد، امام زين العابدين عليه‌السلام كسى در فضل و علم و عبادت، هم رديف آن حضرت نخواهد بود.

تا آن كه روزى از روزها، در يكى از باغستان هاى اطراف شهر مدينه، حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام را مشاهده كرد كه مشغول كارگرى و كشاورزى است.

با خود گفت: بايد او را نصيحت كنم تا خود را در اين كهولت سنّ و سنگينى بدن به زحمت نيندازد، پس در حالى كه امام محمّد باقر عليه‌السلام در اثر خستگى بر دو غلام خود تكيه زده بود محمّد بن منكدر جلو آمد.

و چون نزديك امام عليه‌السلام رسيد، سلام كرد و حضرت با حالتى گرفته و ناراحتى، جواب سلام او را داد.

سپس محمّد بن منكدر حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! خداوند امور تو را اصلاح نمايد، شما در اين كهولت سنّ؛ و با اين كه يكى از بزرگان قريش هستى، در اين گرماى سخت، در طلب و تحصيل دنيا مى باشى؟!

اگر در چنين حالتى مرگ فرا رسد چه خواهى كرد؟

و در پيشگاه خداوند چه جوابى دارى؟

امام باقر عليه‌السلام خود را از آن دو غلام كنار گرفت و آزاد روى پاى خود ايستاد و سپس فرمود:

به خدا سوگند، چنانچه در اين حالت، مرگ سراغ من آيد در بهترين حالت ها خواهم بود؛ چون كه مشغول طاعت خدا هستم و مى خواهم خود را از افرادى همانند تو بى نياز گردانم و سربار جامعه نباشم؛ زيرا هر كه سربار جامعه باشد، گناه و معصيت خداى تعالى را كرده است.

امام جعفر صادق عليه‌السلام افزود: در اين هنگام محمّد بن منكدر اظهار داشت:

خداوند تو را مورد رحمت خويش قرار دهد، خواستم تو را نصيحتى نمايم؛ وليكن تو مرا ارشاد و نصيحت نمودى. (37)

## ارزش و اهميّت خوردنى ها

محمّد بن وليد كه يكى از دوستان و اصحاب امام محمّد باقر عليه‌السلام است، حكايت كند:

روزى به قصد زيارت آن حضرت حركت كردم، وقتى نزديك منزل امام عليه‌السلام رسيدم، جمعيّت بسيارى را ديدم كه براى زيارت آن حضرت آمده بودند.

به همين جهت برگشتم و فرداى آن روز دوباره براى ديدار آن حضرت به راه افتادم و چون تنها بودم دوست داشتم كه رفيقى با خود مى يافتم تا با يكديگر به محضر شريف امام باقر صلوات اللّه عليه شرفياب مى شديم.

آن روز هوا بسيار گرم بود؛ و من همچنان تنها حركت مى كردم، در بين راه خسته و تشنه و گرسنه شده بودم، مقدارى آب كه همراه داشتم آشاميدم و در گوشه اى نشستم.

پس از لحظاتى، غلامى آمد و طَبَقى، كه در آن غذاهاى متنوّع وجود داشت، به همراه آفتابه اى برايم آورد.

و هنگامى كه طَبَق غذا را جلوى من گذاشت، گفت: سرور و مولايم فرمود: پيش از غذا دست هايت را بشوى - و با نام خدا - غذايت را تناول كن.

پس چون مشغول خوردن غذا بودم، مولايم امام باقر عليه‌السلام تشريف آورد و من به احترام حضرت، از جاى بر خاستم و ايستادم، حضرت فرمود: - سر سفره - حركت نكن، بنشين و غذايت را ميل نما. به همين جهت نشستم و غذايم را خوردم.

پس از آن، غلام مشغول جمع آورى ريزه هاى غذا شد كه اطراف ظرف غذا ريخته شده بود.

حضرت فرمود: چنانچه در بيابان غذا خوردى، اضافات آن را جمع نكن و آن ها را در گوشه اى رها نما - تا مورد استفاده جانوران و حيوانات قرار گيرد -.

ولى اگر در منزل غذا خوردى، آنچه را كه اطراف سفره و يا اطراف ظرف غذا مى ريزد، تمام آن را جمع كن و تناول نما، چون كه رضايت خداوند متعال در چنين كارى است؛ و نيز سبب توسعه روزى و مانع از فقر و بيچارگى مى باشد، و همچنين شفاى هر دردى در آن ريزه هاى غذا خواهد بود. (38)

همچنين مرحوم شيخ صدوق آورده است:

روزى امام محمّد باقر عليه‌السلام وارد خلوت گاه - مستراح - شد، لقمه نانى را مشاهده نمود (39)، آن را برداشت و پس از تميز كردن به غلام خود داد و فرمود: آن را نگه دار تا من بازگردم.

پس از آن كه حضرت خارج شد و لقمه نان را از غلام تقاضا نمود، غلام گفت: اى سرورم و مولايم! من آن را خوردم.

حضرت فرمود: چنانچه كسى تكّه نانى پيدا كند و آن را تميز نمايد و بخورد، موجب دخول در بهشت خواهد شد. (40)

همچنين از امام جعفر، حضرت صادق آل محمّد عليهم‌السلام وارد شده است كه فرمود:

جمع كردن و تناول نمودن خورده ها و ريزه هاى نان و غذائى كه اطراف سفره يا اطراف ظرف مى ريزد موجب جلوگيرى از درد خاصره (41) مى شود. (42)

## اطّلاع از جريانات و افشاى خيانت

مرحوم شيخ طوسى رضوان اللّه عليه در كتاب خود آورده است:

اسماعيل بن ابى حمزه بطائنى به نقل از پدرش حكايت نمود: روزى حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم عليه‌السلام سوار مَركب خود شد و به همراه عدّاى از غلامان و يكى از اصحابش به نام سليمان بن خالد، راهى باغ خود گرديد، من نيز سوار مَركب خود شده و همراه ايشان حركت كردم.

يعد از پيمودن مقدارى از راه، سليمان بن خالد اظهار داشت: فدايت شوم، آيا امام از آنچه در شبانه روز رُخ مى دهد آگاه است؟

حضرت فرمود: اى سليمان! سوگند به كسى كه حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به نبوّت و رسالت بر انگيخت! همانا تمام آنچه را كه در طول روز، ماه و بلكه در طول سال رُخ مى دهد، امام و حجّت خدا نسبت به آن، آگاه و عالم مى باشد.

بعد از آن افزود: آيا نمى دانى كه فرشته روح در شب قدر از طرف خداوند متعال بر امام وارد مى شود و او را در جريان تمام حوادث و امور قرار مى دهد؛ و هيچ موضوعى از امام مخفى نخواهد بود؟

و در بين فرمايشات خود افزود: همين الا ن دو نفر به ما مى رسند كه اموالى را دزديده و پنهان كرده اند.

ابوحمزه گويد: به خدا سوگند! طولى نكشيد كه دو نفر نمايان شدند و حضرت به يكى از غلامان خود دستور داد كه آن دو نفر سارق را نزد من بياور، هنگامى كه خدمت امام عليه‌السلام احضار شدند، حضرت به آن ها فرمود: شما دزد هستيد.

ولى آن ها سوگند خوردند كه ما سارق نيستيم و چيزى ندزديديم.

حضرت اظهار نمود: چنانچه حقيقت را نگوئيد، مى گويم كه چه اموالى از چه شخصى سرقت كرده ايد و در كجا پنهان نموده ايد.

و چون آن دو نفر از بيان حقيقت امتناع ورزيدند، امام عليه‌السلام به سليمان فرمود: به همراه يكى از غلامان، بالاى آن كوه كه در آن سمت قرار دارد، برو؛ در آن جا غارى است، هر مقدار اموال و اشيائى كه داخل آن غار باشد، بياور.

سليمان گويد: طبق فرمان امام محمّد باقر عليه‌السلام به سمت غار رفتيم و چون داخل آن شديم آنچه موجود بود برداشتيم و نزد امام عليه‌السلام آورديم.

حضرت به ما فرمود: چنانچه تا فردا صبر نمائيد جريان عجيب ترى را خواهيد ديد، كه چگونه بر افراد بى گناه ظلم مى شود.

فرداى آن روز به همراه امام عليه‌السلام نزد والى و استاندار مدينه رفتيم؛ لحظاتى نشستيم، پس ناگهان شخصى كه اموالش را سرقت كرده بودند به همراه افرادى وارد شد؛ و آن مرد اظهار داشت: اين افراد اموال مرا دزديده اند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اين افراد دزد نيستند، بلكه دزد ديگرانند؛ و اموال تو را فلانى و فلانى سرقت كرده بودند و اكنون آن ها نزد من موجود مى باشند.

بعد از آن حضرت دستور داد تا مقدارى از آن اموال را كه مال آن شخص بود تحويلش دهند.

پس از آن، امام عليه‌السلام به والى مدينه فرمود: مقدارى ديگر از اموال مسروقه نزد اين جانب است، كه مربوط به فلان شخص از اهالى بربر مى باشد، هرگاه آمد مرا خبر كنيد تا اموال او را تحويلش دهم.

سپس حضرت آن دو نفر سارق را معرّفى نمود و دستور داد تا دست هر دو نفر طبق حكم اسلام قطع شود. (43)

## هديه به شاعر از خزينه خالى

مرحوم شيخ مفيد، طبرى و برخى ديگر از بزرگان به نقل از جابر جُعفى حكايت كنند:

روزى به محضر شريف امام محمّد باقر عليه‌السلام شرفياب شدم، و اظهار داشتم: مولايم! من بسيار تنگ دست و محتاج شده ام؛ از شما خواهش مى كنم، مقدارى پول جهت تاءمين هزينه زندگى ام به من عنايت فرمائيد؟

امام عليه‌السلام فرمود: اى جابر! در حال حاضر، چيزى نزد ما نيست كه به تو كمك دهيم.

در همين بين - كه مشغول صحبت بوديم - كُميت شاعر وارد شد و چند بيت شعر در مدح و عظمت اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام فرمود و چون اشعار او پايان يافت، حضرت به غلام خود فرمود: وارد آن اتاق شو، كيسه اى در آن جا وجود دارد، آن را بياور و تحويل كميتِ شاعر بده.

غلام رفت و پس از لحظه اى - در حالى كه كيسه اى در دست گرفته بود - بازگشت، و آن كيسه را جلوى كُميت شاعر نهاد.

سپس كميت به حضرت عرضه داشت: سرورم! اگر اجازه فرمائى، قصيده ديگرى نيز بخوانم؟

امام عليه‌السلام فرمود: مانعى نيست، چنانچه مايل هستى، بخوان؛ سپس كميت قصيده اى ديگر در مدح ائمّه عليهم‌السلام خواند، و پس از پايان اشعار، حضرت به غلام خود فرمود: داخل همان اتاق برو، كيسه اى ديگر آن جا هست، آن را براى كميت شاعر بياور؛ و غلام نيز اجابت كرد.

بار ديگر كميت اجازه خواست تا اشعار ديگرى را بخواند.

و حضرت اجازه فرمود و سپس فرمود تا كيسه اى ديگر تحويل كُميت گردد.

در اين هنگام كُميت شاعر خطاب به حضرت كرد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! به خدا سوگند، من براى گرفتن هديه و پول، اين اشعار را نخواندم و غرض من كسب اموال و متاع دنيا نبود؛ بلكه براى خوشنودى حضرت رسول و رضايت پروردگار اين اشعار را سروده ام.

آن گاه امام عليه‌السلام براى او دعا كرد و به غلام خود فرمود: اين كيسه ها را بازگردان و سر جايش بگذار، غلام آن ها را برداشت و در جاى اوّلش قرار داد.

جابر افزود: من با ديدن چنين صحنه اى، با خود گفتم: هنگامى كه من مشكلات خود را براى حضرت توضيح دادم و تقاضاى كمك كردم به من فرمود: چيزى نزد ما نيست؛ لكن براى كُميت شاعر، كه چند شعرى را سروده است، سه كيسه معادل سى هزار درهم، اهداء مى نمايد.

در همين افكار بودم كه كُميت بلند شد و خداحافظى كرد و رفت، سپس حضرت فرمود: اى جابر! بلند شو و برو داخل همان اتاق و هر چه آن جا بود، بياور.

هنگامى كه داخل اتاق رفتم هر چه بررسى كردم، چيزى نيافتم و اثرى از كيسه ها نبود، بازگشتم و به امام عليه‌السلام خبر دادم كه چيزى پيدا نكردم.

حضرت فرمود: اى جابر! ما از تو چيزى را پنهان نمى كنيم و سپس دست مرا گرفت و همراه حضرت وارد همان اتاق شدم، وقتى داخل اتاق شديم، حضرت با پاى مبارك خود بر زمين زد و مقدار زيادى طلا نمايان گشت.

پس از آن فرمود: اى جابر! آنچه مى بينى و مشاهده مى كنى براى ديگران بازگو نكن؛ مگر آن كه از هر جهت مورد اعتماد باشند.

و سپس افزود: روزى جبرئيل عليه‌السلام نزد جدّم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و تمام گنج هاى زمين و ذخاير آن را بر جدّم عرضه داشت، بدون آن كه كمترين چيزى از مقام و موقعيّت حضرتش كاسته شود.

ولى او نپذيرفت و تواضع و قناعت را برگزيد و آن ذخاير و گنج ها را ردّ نمود.

و ما اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام چنين هستيم؛ و شيعيان و دوستان ما نيز بايد چنين باشند. (44)

## بهترين دارو و درمان

محمّد بن مسلم در ضمن حديثى حكايت كند:

روزى در مدينه بيمار بودم، امام محمّد باقر عليه‌السلام توسّط غلامش ظرفى كه در آن شربتى مخصوص قرار داشت و در پارچه اى پيچيده بود، برايم فرستاد.

وقتى غلام آن شربت را به من داد، گفت: مولا و سرورم فرموده است: بايد براى درمان و علاج بيمارى خود، آن را بنوشى.

هنگامى كه خواستم آن را بنوشم، متوجّه شدم كه آن شربت بسيار خوشبو و خنك است.

و چون شربت را نوشيدم، غلام گفت: مولايم فرموده است: پس از آن كه شربت را نوشيدى، حركت كن و نزد ما بيا.

من در فكر فرو رفتم كه چگونه به اين سرعت خوب شدم؟!

و اين شربت چه داروئى بود؟ چون تا قبل از نوشيدن شربت قادر به حركت و ايستادن نبودم.

به هر حال حركت كردم و به حضور امام عليه‌السلام شرفياب شدم؛ و دست و پيشانى مبارك آن حضرت را بوسيدم؛ و چون گريه مى كردم حضرت فرمود: چرا گريه مى كنى؟

عرض كردم: اى مولايم! بر غريبى و دورى مسافت خانه ام از شما و همچنين بر ناتوانى خويش گريه مى كنم از اين كه نمى توانم مرتّب به خدمت شما برسم و كسب فيض نمايم.

حضرت فرمود: و امّا در رابطه با ناتوانى و ضعف جسمانيت، متوجّه باش كه اولياء و دوستان ما در اين دنيا به انواع بلا و مصائب گرفتار مى شوند، و مؤ من در اين دنيا هر كجا و در هر وضعيتى كه باشد غريب خواهد بود تا آن كه به سراى باقى رحلت كند.

امّا اين كه گفتى در مسافت دورى هستى، پس به جاى ديدار با ما، به زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام برو؛ و بدان آنچه را كه در قلب خود دارى و معتقد به آن باشى با همان محشور خواهى شد.

سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه يافتى؟

عرض كردم: شهادت مى دهم بر اين كه شما اهل بيت رحمت هستيد، من قدرت و توان حركت نداشتم؛ وليكن به محض اين كه آن شربت را نوشيدم، ناراحتيم برطرف شد و خوب شدم.

حضرت فرمود: آن شربت دارويى بر گرفته شده از تربت قبر مطهّر امام حسين عليه‌السلام است، كه اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء و درمان هر دردى خواهد بود. (45)

## اهميّت افطارى دادن

مرحوم شيخ صدوق رحمه‌الله، با سند خود به نقل از حضرت صادق آل محمّد عليهم‌السلام، حكايت فرمايد:

روزى يكى از دوستان و اصحاب پدرم، به نام سُدير صيرفى در ماه مبارك رمضان نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام شرفياب شد.

پدرم او را مخاطب قرار داد و فرمود: اى سُدير! آيا مى دانى اين شب ها، چه شب هائى است؟

سُدير در پاسخ اظهار داشت: بلى، فدايت گردم، اين شب ها، شب هاى ماه مبارك رمضان است.

پدرم فرمود: آيا قادر هستى كه ده نفر از فرزندان حضرت اسماعيل عليه‌السلام را در هر شب از شب هاى آخر ماه مبارك رمضان خريدارى نموده و آزادشان كنى؟

سُدير گفت: پدر و مادرم فداى شما باد، امكانات مالى ندارم.

پدرم فرمود: نُه نفر، چطور؟

جواب داد: توان ندارم.

پس پدرم يك به يك از تعداد آن ها كم كرده، و سُدير همچنان به گفته خويش پايدار بود، تا آن كه در نهايت، پدرم سؤ ال نمود: آيا يك نفر را هم نمى توانى آزاد كنى؟!

سُدير پاسخ داد: خير، توان آن را ندارم.

پدرم - حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام - اظهار داشت: آيا نمى توانى هرشب يك مرد مسلمان را ميهمان خود كنى تا روزه خود را در منزل تو افطار نمايد؟

سدير گفت: بلى، یا ابن رسول اللّه! دو نفر را مى توانم افطارى دهم.

پدرم - امام محمّد باقر عليه‌السلام - فرمود: منظور من نيز همين بود كه افطارى دادن به يك مسلمان در اين شب ها، معادل با آزادى يكى از فرزندان حضرت اسماعيل است، كه در قيد اسارت باشد. (46)

## خودآرائى براى همسر

يكى از راويان حديث، به نام حسن بصرى - كه شغلش توليد روغن زيتون بود - گويد:

روزى به همراه يكى از دوستانم - كه از اهالى بصره بود - به محضر مبارك امام محمّد باقر عليه‌السلام شرف حضور يافتيم.

و هنگامى كه وارد شديم، حضرت را در اتاقى مرتّب و مزيّن ديديم، كه لباسى تميز و زيبا پوشيده است و خود را خوشبو و معطّر گردانيده بود.

پس مسائلى چند از حضرتش سؤ ال كرديم و جواب يكايك آن ها را شنيديم؛ و چون خواستيم از خدمت آن بزرگوار خارج شويم، فرمود: فردا نزد من بيائيد.

و من اظهار داشتم: حتما شرفياب خواهيم شد.

بنابر اين فرداى آن روز به همراه دوستم به محضر امام عليه‌السلام وارد شديم و حضرت را در اتاقى ديگر مشاهده كرديم، كه روى حصيرى نشسته است و پيراهنى ضخيم و خشن نيز بر تن مبارك دارد.

پس از آن كه در حضور ايشان نشستيم، روى مبارك خود را به سمت دوست من كرد و فرمود: اى برادر بصرى! مى خواهم موضوعى را برايت روشن سازم، تا از حالت شگفت و تحيّر در آئى، ديروز كه بر من وارد شُديد و مرا با آن تشكيلات ديديد، آن اتاق همسرم بود و تمام وسائل و امكانات آن، مال وى بود كه او آن ها را براى من مرتّب و مزيّن ساخته بود؛ و من نيز در قبال آن آراستگى و زينت، لباس زيبا پوشيده و خود را براى همسرم آراسته و معطّر گردانيده بودم.

زيرا همان طورى كه مرد علاقه دارد همسرش خود را فقط براى او بيارايد، مرد نيز بايد خود را براى همسر بيارايد تا مبادا به نوعى دلباخته ديگرى گردد. (47)

## زائيدن گرگ باوفا

مرحوم شيخ مفيد رحمه‌الله به نقل از محمّد بن مسلم - كه يكى از اصحاب امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام و از راويان حديث است - حكايت كند:

روزى به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام از شهر مدينه طيّبه به سوى مكّه معظّمه حركت كرديم؛ من سوار الاغ بودم و حضرت بر قاطرى سوار بود.

در بين راه، ناگهان گرگى از بالاى كوهى نمايان شد و كم كم جلو آمد تا نزديك ما رسيد و حضرت متوقّف شد.

گرگ نزديك تر آمد و سپس دست هاى خود را بلند كرده و بر زين قاطر نهاد و سر خود را تا نزديك گوش امام باقر عليه‌السلام بلند كرد و حضرت نيز سر خود را فرود آورد؛ و گرگ لحظاتى در گوش حضرت سخنانى را مطرح و نجوا كرد.

آن گاه امام عليه‌السلام گرگ را مخاطب قرار داد و فرمود: برو، مشكل تو را حلّ كردم.

پس از آن، گرگ با سرعت برگشت و از آنجا دور شد.

من از مشاهده چنين صحنه اى در حيرت و تعجّب قرار گرفته و به امام محمّد باقر عليه‌السلام عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! چيز بسيار عجيبى را ديدم، جريان چه بود؟!

حضرت فرمود: گرگ به من گفت: اى پسر رسول خدا! جفت - همسر - من در اين كوه مى باشد؛ و باردار است و هم اكنون درد زائيدن بر او بسيار سخت شده است.

از خداوند متعال بخواه تا زائيدن را بر آن آسان و ساده گرداند.

و همچنين از خدا درخواست نما، تا نسل مرا بر هيچ يك از دوستان و شيعيان تو مسلّط نگرداند.

و در نهايت، من به آن گرگ گفتم: خواسته ات را انجام دادم، و حاجتش برآورده شد. (48)

## شرايط و حدود سفره

ابولبيد بحرانى گويد:

روزى در مكّه معظّمه حضور امام محمّد باقر عليه‌السلام نشسته بودم، كه شخصى وارد شد و عرض كرد: اى محمّد بن علىّ! تو آن كسى هستى كه براى هر چيزى حدّ و شرايطى مى دانى، و نيز براى هر كارى مقرّراتى را وضع فرموده اى؟

حضرت فرمود: بلى، من مى گويم، براى هر چيزى خواه كوچك و حقير باشد يا بزرگ و عظيم، خداوند حكيم براى آن شرايط و حدودى را تعيين كرده است.

و هر كسى از آن تجاوز كند، از حدّ و مرز خداى بزرگ بيرون رفته و كفران كرده است.

آن شخص سؤ ال كرد: سفره غذا كه كنار آن مى نشنيم، داراى چه حدود و شرايطى است؟

امام عليه‌السلام فرمود: حدّ و مرز سفره غذا آن است كه چون خواستى شروع نمائى، به نام خدا شروع كنى، و چون سفره را جمع كنند، شكرش را به جا آورى، و آنچه از غذاها اطراف آن ريخته باشد، جمع كنى و تناول نمائى.

آن شخص عرض كرد: حدود ظرف آب چيست؟

فرمود: اين كه اگر لبه ظرف آب شكسته باشد، از آن آب نياشامى؛ چون كه آن قسمت، محلّ تجمّع ميكروب ها است.

و چون خواستى ظرف آب را بر دهان بگذارى و بياشامى، اوّل نام خداى مهربان را بر زبان جارى نما، و پس از آن كه آب را آشاميدى، شكر و سپاس خدا را انجام ده.

و همچنين سعى نمائى آب را يك نفس و يك دفعه نياشامى، بلكه سه دفعه؛ و با سه نفس آب را بياشام، كه اين گونه گواراتر و سودمندتر خواهد بود. (49)

## خوردن انگور و خريد بهترين مادر

مرحوم راوندى در كتاب خرايح و جرايح آورده است:

روزى يكى از دوستان امام محمّد باقر عليه‌السلام، به نام ابن عكاشه أ سدى در منزل آن حضرت وارد شد.

ابن عكاشه گويد: چون بر آن حضرت وارد شدم، فرزندش ابوعبداللّه، جعفر صادق عليه‌السلام را ديدم، كه كنار پدر ايستاده است، پس از آن كه نشستم مقدارى انگور آوردند.

خواستم كه تناول كنم، حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام فرمود: پيرمردان و كودكان انگور را دانه دانه مى خورند؛ ليكن تو دو تا دو تا ميل كن، كه اين چنين مستحبّ است.

بعد از آن عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! فرزندت جعفر هنگام تزويجش فرا رسيده است، چرا برنامه ازدواج او را فراهم نمى فرمائى؟!

حضرت فرمود: به همين زودى قافله كنيزفروشان وارد مى شوند و با پول هاى درون اين كيسه، جاريه اى مناسب برايش ‍ فراهم مى كنيم.

چند روزى پس از آن، دوباره به حضور آن حضرت وارد شدم، كه چند نفر ديگر نيز حضور داشتند، حضرت فرمود: اى ابن عكاشه! قافله كنيزفروشان از راه رسيده است، اين كيسه را برگير و جاريه اى مناسب براى فرزندم خريدارى نما.

لذا نزد آن قافله آمديم و جوياى كنيزى شديم؟

گفتند: آنچه داشتيم فروخته ايم؛ و در حال حاضر فقط دو كنيز مريض حال باقى مانده است.

گفتم: آن ها را ببينيم، پس از آن كه آن ها را مشاهده كرديم، يكى از آن دو كنيز را برگزيديم و قيمت آن را جويا شديم؟

فروشنده گفت: قيمت آن هفتاد دينار تمام مى باشد.

گفتم: من او را به آنچه كه در داخل اين كيسه موجود است، خريدارم، در اين هنگام پيرمرد محاسن سفيدى - كه همراه آن ها حضور داشت - گفت: مانعى ندارد.

و چون كيسه را گشوديم و پول ها را محاسبه نموديم، مبلغ هفتاد دينار كامل در آن موجود بود، پس آن ها را پرداختيم و كنيز را تحويل گرفته و خدمت حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام در حالتى كه فرزندش جعفر عليه‌السلام نيز حضور داشت، آورديم.

موقعى كه كنيز در حضور امام باقر عليه‌السلام قرار گرفت، حضرت به او فرمود: نام تو چيست؟

كنيز گفت: حميده.

حضرت فرمود: تو حميده، در دنيا و محموده آخرت هستى.

و سپس اظهار داشت: برايم بگو كه آيا باكره هستى يا ثيّبه؟

گفت: بلى، باكره هستم.

فرمود: چگونه باكره هستى، و حال آن كه كسى از چنگال و تجاوز كنيزفروشان سالم نمى ماند؟!

كنيز گفت: هرگاه رئيس آن ها نزد من مى آمد، كه با من نزديكى و مجامعت كند، پيرمردى سفيدموى حاضر مى شد و او را از نزديكى با من جلوگيرى و ممانعت مى كرد؛ و اين كار چندين مرتبه واقع شد ولى او هرگز توفيق نزديكى با مرا نيافت.

سپس امام محمّد باقر عليه‌السلام آن جاريه پاكدامن را تحويل فرزندش، حضرت ابوعبداللّه، جعفر صادق عليه‌السلام داد و فرمود: او را تحويل بگير، كه همانا بهترين خلق خداوند متعال، در روى زمين، به نام موسى كاظم عليه‌السلام از او متولّد خواهد شد. (50)

## پيرزنى، جوان شد

حُبابه والبيّه يكى از زن هاى مؤ منه اى بود، كه در زمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هميشه به حضور آن حضرت شرفياب مى شد و كسب فيض مى نمود.

همچنين در زمان امام محمّد باقر عليه‌السلام نيز چند مرتبه به محضر مبارك آن حضرت شرفياب گرديده است.

اين زن مؤ منه، روزى پس از گذشت مدّت ها، خدمت امام باقر عليه‌السلام وارد شد، حضرت به او فرمود: اى حُبابه! مدّتى است كه نزد ما نيامده اى؟

حُبابه اظهار داشت: اى سرورم! كُهولت سنّ و ضعف جسم و سفيدى موى سرم و نيز غم و اندوهى كه دارم، مرا از زيارت شما باز داشته است.

حضرت به حُبابه فرمود: جلو بيا.

وقتى حُبابه نزديك امام محمّد باقر عليه‌السلام قرار گرفت، حضرت دست مبارك خود را روى سر حبابه نهاد (51) و دعائى را زمزمه نمود، كه ناگاه گيسوان حُبابه سياه و چهره اش شاداب و جوان گشت.

حبابه، تبسّمى كرد و خوشحال شد و حضرت نيز شادمان گرديد.

پس از آن، حُبابه از حضرت سؤ ال كرد و گفت: اى مولاى من! پيش از آن كه اين عالم آفريده شود، شما - اهل بيت عصمت و طهارت صلوات اللّه عليهم - در چه حالتى و در كجا بوديد؟

حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام فرمود: ما نورى بوديم، كه هر لحظه تسبيح و تقديس خداوند سبحان را مى گفتيم.

و ملائكه الهى نيز چگونگى تسبيح و تقديس را از ما آموختند؛ و چون حضرت آدم عليه‌السلام آفريده شد، خداوند متعال نور ما را در صلب او قرار داد. (52)

## اعتراض و پاسخى دندان شكن

ابو حنيفه - كه امام و پيشواى يكى از مذاهب چهارگانه اهل سنّت مى باشد - روزى به مسجد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد و سپس به حضور مبارك حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام شرفياب گرديد؛ و از ايشان اجازه خواست تا مقدارى در كنار آن حضرت بنشيند؟

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: اى ابو حنيفه! تو را مى شناسند، مصلحت نيست كنار من بنشينى.

ابوحنيفه اعتنائى به فرمايش حضرت نكرد و پهلوى آن حضرت نشست؛ و در ضمن صحبت هائى پيرامون مسائل مختلف، از آن بزرگوار سؤ ال كرد: آيا شما امام هستى؟

حضرت فرمود: خير.

گفت: بسيارى از مردم كوفه عقيده دارند، كه شما امام و پيشواى ايشان مى باشى؟

حضرت فرمود: من چه كنم؟! منظورت چيست؟

ابوحنيفه گفت: پيشنهاد مى دهم كه نامه اى براى آن گروه از مردم كوفه بنويسى؛ و آن ها را از اين عقيده باز دارى.

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: ولى آن ها حرف مرا نمى پذيرند، همانطور كه خودت حرف مرا نپذيرفتى؛ چون به تو گفتم كه در كنار و پهلوى من منشين.

وليكن تو سخن مرا گوش نكردى و در كنارم نشستى؛ و با اين كه در حضور من بودى مخالفت مرا كردى؛ پس چه انتظارى از ديگران دارى؛ با اين كه بين من و آن ها فاصله است؟!

و چگونه توقّع دارى كه آن ها به حرف من ترتيب اثر دهند؟!

در اين لحظه، ابوحنيفه سرافكنده شد و ديگر حرفى نزد، و سپس از جاى خود برخاست و رفت. (53)

## دو سؤال درباره قيامت

مرحوم شيخ مفيد و ديگر بزرگان به نقل از عبدالرّحمن زُهرى آورده اند:

هشام بن عبدالملك در يكى از سال ها، جهت انجام مراسم حجّ و زيارت خانه خدا، وارد مسجدالحرام شد، در حالى كه بر يكى از غلامانش - به نام سالم - تكيه زده بود.

امام محمّد باقر عليه‌السلام در گوشه اى از مسجدالحرام نشسته و مشغول دعا و مناجات بود.

سالم به هشام گفت: اى اميرالمؤ منين! اين شخص محمّد بن علىّ ابن الحسين عليهما‌السلام است.

هشام اظهار داشت: آيا اين همان كسى است كه اهالى عراق دلباخته و شيفته او هستند؟

سالم در پاسخ به هشام، گفت: آرى.

هشام گفت: به نزد او برو؛ و به او بگو كه خليفه، هشام گويد: مردم در روز قيامت - در آن مدّتى كه مشغول بررسى و محاسبه اعمال هستند - چه خوراكى دارند و چه مى آشامند؟

پس هنگامى كه غلام نزد امام باقر عليه‌السلام آمد و سؤ ال هشام را مطرح كرد، حضرت فرمود:

هنگامى كه مردم محشور مى شوند، در صحراى محشر چشمه هائى است، كه از آن مى خورند و مى آشامند تا وقتى كه از حساب و بررسى اعمال فارغ آيند.

وقتى سالم، جواب حضرت را براى هشام بازگو كرد، هشام با شدّت ناراحتى گفت: اللّه اكبر! و آن گاه دوباره سالم را فرستاد تا از حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام سؤ ال كند: چه چيزى مردم را از خوردن و آشاميدن باز مى دارد؟

امام عليه‌السلام در پاسخ فرمود: آن هنگامى كه خلافكاران در آتش دوزخ قرار گيرند، بيشتر اشتهاء پيدا مى كنند و سپس خطاب به مؤمنين كرده و گويند:

(أفيضُوا عَلَيْنا مِنَالْماءِ أ وْ مِمّا رَزَقَكُمُاللّهُ). (54)

يعنى؛ يا مقدارى آب و يا مقدارى از آنچه كه خداوند به شما روزى داده است، به ما هم عنايتى كنيد.

در اين موقع هشام، با شنيدن جواب صريح و روشنگرانه امام عليه‌السلام ساكت شد و ديگر حرفى نزد. (55)

## بهترين كلام در آخرين فرصت

مرحوم شيخ طوسى، راوندى و ديگر بزرگان، به نقل از ابو بصير حكايت كند:

روزى به محضر مقدّس امام محمّد باقر عليه‌السلام شرفياب شدم و لحظاتى بعد از آن، حمران نيز به همراه بعضى از افراد وارد شد و به حضرت خطاب كرد و گفت: یا ابن رسول اللّه! عكرمه در سكرات مرگ قرار گرفته است.

ابوبصير گويد: عكرمه با خوارج هم عقيده بود و خود را از امام محمّد باقر عليه‌السلام رهانيده بود.

حضرت با شنيدن سخن حمران، از جاى خود برخاست و فرمود: مرا مهلت دهيد تا بروم و بازگردم؟

گفتيم: مانعى نيست.

لذا امام باقر عليه‌السلام حركت نمود و رفت و پس از گذشت لحظاتى دوباره مراجعت نمود و اظهار داشت:

چنانچه پيش از آن كه عكرمه، جان از جسدش مفارقت كند، او را درك مى كردم، كلماتى را به او تعليم و تلقين مى نمودم كه برايش بسيار سودمند و نجات بخش مى بود؛ وليكن موقعى بر بالين او رسيدم كه تمام كرده و جان از بدنش خارج گشته بود.

ابوبصير افزود: به حضرت عرض كرديم: فدايت گرديم، آن كلمات چيست تا ما از آن ها براى خود و ديگران بهره گيريم؟

فرمود: همان كلماتى است كه شماها بر آن معتقد هستيد.

و سپس افزود: هرگاه بر بالين شخصى قرار گرفتيد كه احتمال مرگ براى او مى دهيد، او را بر شهادت و اقرار به «لااله الاّاللّه، محمّد رسول اللّه » و نيز بر ولايت و امامت ما - اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام - تلقين كنيد، كه از جهاتى براى او سودمند و نجات بخش خواهد بود. (56)

## تسليم در مقابل حوادث

مرحوم شيخ كلينى و ديگر بزرگان آورده اند:

روزى عدّه اى از دوستان و شيعيان حضرت ابوجعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام به ملاقات آن حضرت شرف حضور يافتند.

چون وارد اتاق شدند و نشستند، متوجّه گشتند كه يكى از كودكان امام عليه‌السلام سخت مريض و ناراحت است و حضرت غمگين و اندوهناك مى باشد؛ به طورى كه لحظه اى قرار و آرام ندارد.

با خود گفتند: چنانچه مسئله و حادثه اى براى اين كودك بيمار پيش آيد، آيا امام عليه‌السلام با اين بى تابى كنونى كه دارد، چه خواهد كرد.

پس از گذشت لحظاتى، صداى ناله و شيون از درون خانه به گوش رسيد و حضرت حركت نمود و از نزد حضّار خارج شده و به درون منزل رفت.

و چون مدّتى كوتاه گذشت، امام عليه‌السلام با حالتى رضايت بخش و در ظاهر شادمان، به داخل اتاق مراجعت نمود.

تمامى افراد حاضر در مجلس، از اين جريان متعجّب شده و گفتند: یا ابن رسول اللّه! همه ما فدايت گرديم، ما ترسيديم كه مبادا حادثه اى پيش آيد و شما بى تاب و اندوهناك گرديد!

حضرت فرمود: چنانچه مرض و ناراحتى براى يكى از ما - اهل بيت عصمت و طهارت - پيش آيد، دوست داريم كه با لطف خداوند مهربان، مرض برطرف گشته و بيمار شفا يافته و تندرستى خود را باز يابد.

ولى اگر حادثه اى پيش آمد و مقدّرات الهى فرا رسيد، تسليم رضا و تقدير الهى خواهيم بود. (57)

## چهارده معمّا و پاسخ

أ بان بن تغلب و همچنين ابوبصير - كه هر دو از راويان حديث و از اصحاب امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام بوده اند - حكايت كنند: طاووس يمانى با بعضى از دوستان خود مشغول طواف كعبه الهى بود، ناگهان متوجّه شد كه جلوتر از او نوجوانى خوش سيما نيز مشغول طواف كعبه الهى مى باشد، و چون در چهره نورانيش خوب دقيق شد، او را شناخت، كه آن نوجوان حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم عليه‌السلام است.

هنگامى كه حضرت طواف خود را به پايان رساند و دو ركعت نماز طواف به جاى آورد، در گوشه اى از صحن مطهّر نشست و مردم يك به يك مى آمدند و سؤ الات خود را در حضور آن حضرت مطرح مى كردند و جواب مى گرفتند و مى رفتند.

آن گاه طاووس يمانى به دوستان خود گفت: ما نزد اين دانشمند برويم و از او سؤ الى كنيم، شايد جواب آن را نداند.

سپس طاووس يمانى به همراه دوستانش خدمت حضرت رسيدند و سلام كردند.

بعد از آن طاووس گفت: اى ابوجعفر! آيا مى دانى چه زمانى يك سوّم جمعيّت روى زمين هلاك و كشته شد؟

امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود: اى ابو عبدالرّحمن! يك سوّم نبود؛ بلكه يك چهارم جمعيّت هلاك و نابود گرديد.

طاووس گفت: صحيح مى فرمائى، حقّ با شما است، اكنون بفرما كه چگونه چنان شد؟

حضرت فرمود: اين جريان، آن زمانى اتّفاق افتاد كه تنها جمعيّت روى زمين حضرت آدم، حواء، قابيل و هابيل بودند؛ و قابيل برادر خود را كشت، در حالى كه هابيل در آن زمان يك چهارم جمعيّت را تشكيل مى داد.

طاووس گفت: كدام يك از هابيل و قابيل پدر تمام مردم بود؟

حضرت فرمود: هيچ كدام؛ بلكه بعد از حضرت آدم عليه‌السلام، شيث پدر آدميان بود.

طاووس پرسيد: چرا حضرت آدم عليه‌السلام را آدم ناميدند؟

فرمود: چون سرشت و خميرمايه او را از خاك روى زمين برگرفتند.

پرسيد: چرا همسر حضرت آدم را حوّاء گفته اند؟

فرمود: چون او از دنده آدم عليه‌السلام آفريده شد.

پرسيد: چرا شيطان را ابليس ناميده اند؟

فرمود: چون او از رحمت خداوند محروم و نااميد گشت.

پرسيد: چرا جنّ را به اين نام گفته اند؟

فرمود: چون كه آنها مى توانند از ديد انسانها مخفى و نامرئى گردند.

پرسيد: اوّلين كسى كه حيله بكار برد و دروغ گفت چه كسى بود؟

فرمود: شيطان بود، كه به خداوند عزّ و جلّ گفت: من از آدم بهتر و برترم؛ چون كه مرا از آتش و او را از گِل آفريدى.

پرسيد: آن گروهى كه شهادت به حقّ دادند؛ ولى دروغ مى گفتند، چه كسانى بودند؟

فرمود: منافقين بودند، كه در ظاهر شهادت به رسالت و نبوّت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادند؛ ولى در باطن دروغ مى گفتند، چون عقيده و ايمان به خداوند نداشتند.

پرسيد: آن رسولى را كه خداوند براى هدايت انسان فرستاد؛ ولى خودش از جنّ و انسان نبود، كه بود؟

فرمود: كلاغى بود، كه براى تعليم قابيل آمد تا او را هدايت كند كه چگونه جسد برادرش هابيل را دفن نمايد.

پرسيد: آن كه قوم و تبار خود را راهنمائى و انذار كرد، و از زمره جنّ و إ نس نبود، كه بود؟

فرمود: مورچه اى بود كه در مقابل لشكر عظيم حضرت سليمان عليه‌السلام، به هم نوعان خود گفت: درون لانه هايتان برويد تا توسّط لشكر سليمان لگدمال نگرديد.

طاووس يمانى گفت: آن چه حيوانى بود، كه به دروغ مورد تهمت قرار گرفت؟

فرمود: گرگ بود، كه برادران حضرت يوسف عليه‌السلام آن را متّهم به قتل برادر خويش كردند.

طاووس در آخرين سؤ ال خود از امام امام محمّد باقر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پرسيد: آن چيست كه كم و زياد مى گردد؛ و آن ديگرى چيست كه زياد مى شود ولى كم نمى گردد؛ و آن چست كه كم مى شود ولى زياد نمى گردد؟

حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام همچنين در او جواب فرمود: آن كه كم و زياد مى شود، ماه است؛ و آن كه زياد مى شود ولى كم نمى گردد، آب دريا است؛ و آن كه كم مى شود ولى زياد نمى گردد، عمر انسان است. (58)

## انقراض بنى عبّاس توسط هلاكو

مرحوم شيخ كلينى و ديگر بزرگان به نقل از ابوبصير آورده اند:

روزى با مولايم حضرت ابوجعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام در مسجد النّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم، ناگهان سه نفر به نام: داود بن علىّ، سليمان بن خالد و ابوجعفر منصور دوانيقى وارد مسجد شدند و در گوشه اى نشستند.

پس از ساعتى، داود و سليمان حركت كردند و حضور امام محمّد باقر عليه‌السلام آمده و سلام كردند.

حضرت فرمود: چرا آن شخص جبّار خودخواه نيامد؟

گفتند: یا ابن رسول اللّه! او را معذور داريد.

سپس امام عليه‌السلام فرمود: به خداى يكتا سوگند، به همين زودى او پادشاه و مالك كشورهاى اسلامى خواهد شد؛ و به دنبالش مردانى ديگر حكمرانى كنند و با خدعه و سياست خود تمام مردم را خاضع و ذليل حكومت خود گردانند.

داود بن علىّ به حضرت عرضه داشت: آيا حكومت بنى العبّاس قبل از حكومت شما - يعنى؛ حكومت امام زمان (عجّل اللّه تعالى فرجه الشّريف ) - مى باشد؟

امام عليه‌السلام فرمود: آرى، رياست و سلطنت شماها قبل از ما خواهد بود.

داود گفت: آيا مدّت حكومت بنى العبّاس مقدّر و معيّن است؟

حضرت فرمود: آرى، آنچه بنى اميّه حكومت و رياست كنند، شما حكومتى دو چندان آن خواهيد داشت، و حكومت شما آلت دست و دستخوش كودكان و بوالهوسان مى گردد؛ و آنان با حكومت چنان بازى كنند كه با توپ بازى نمايند.

داود به همراه سليمان در كمال خوشحالى از جاى برخاستند تا اين خبر مهمّ را براى منصور دوانيقى مطرح كنند.

حضرت آن ها را صدا زد و فرمود: توجّه داشته باشيد كه حكومت شما تا مادامى تداوم دارد كه در كشتن ما - اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام - نقشى نداشته باشيد؛ وگرنه درون خاك از روى زمين برايتان بهتر و سزاوارتر خواهد بود؛ و در آن صورت هيچ يار و ياورى نخواهيد داشت.

و هنگامى كه اين خبر را به منصور دوانيقى گزارش دادند، او سريع حركت كرد و با شتاب نزد امام محمّد باقر عليه‌السلام آمد؛ و پس از عرض سلام، آنچه را كه از سليمان و داود شنيده بود به حضرت عرض كرد؛ و سپس افزود: یا ابن رسول اللّه! آيا اين سخنان و پيشگوئى ها صحّت دارد؟!

امام عليه‌السلام در جواب، فرمود: آرى، آنچه را كه برايت گفته اند درست مى باشد؛ و سپس حضرت همان سخنان و مطالب را تكرار نمود و پس از آن افزود: حكومت و رياست در دست شما و به فرمان شما خواهد بود تا هنگامى كه از جانب شما آسيب و گزندى به ما نرسد، ولى چنانچه بخواهيد خون ما را بريزيد و يكى از ما - خاندان رسالت را با شمشير يا زهر - به قتل برسانيد، در آن صورت به غضب خداوند قادر متعال گرفتار مى شويد؛ و در آن هنگام سلطنت و رياست شما مُنقرض مى گردد.

و خداوند حكيم يكى از بندگان پست و ناچيز خود را (59) بر شما مسلّط مى نمايد؛ و حكومت شما - بنى العبّاس - توسّط او نابود و مُنقرض خواهد گشت. (60)

## تيراندازى در كهولت سنّ

در يكى از سال ها هشام بن عبدالملك جهت انجام مراسم حجّ به مكّه معظّمه رفته بود، در همان سال نيز امام محمّد باقر عليه‌السلام به همراه فرزندش، حضرت صادق عليه‌السلام تشرّف يافته بود.

پس از انجام مراسم حجّ، هشام به سوى دمشق و امام باقر عليه‌السلام به سمت مدينه منوّره رهسپار شدند.

و بعد از گذشت چند روزى، هشام نامه اى به والى و استاندار مدينه فرستاد مبنى بر اين كه ابوجعفر، امام محمّد باقر را به همراه حضرت صادق عليهما‌السلام روانه دمشق سازد.

در ادامه روايت، امام صادق عليه‌السلام حكايت فرمايد:

چون وارد دمشق شديم، دربان هشام به مدّت سه روز مانع از دخول ما بر هشام گرديد.

و چون روز چهارم داخل كاخ شديم، هشام بر تخت سلطنتى نشسته و افسران و وزيران و ديگر اطرافيان با حالت خاصّى در مقابلش سرپا و دست به سينه ايستاده بودند و نيز سربازان مسلّح در اطراف حضور داشتند.

همچنين در گوشه اى، شاخصى نصب كرده بودند و تيراندازان ماهر به آن تيراندازى مى كردند.

همين كه چشم هشام بر پدرم، حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام افتاد، گفت: تو هم مانند ديگر تيراندازان، كمان را به دست بگير و تيراندازى كن.

امام باقر عليه‌السلام تقاضاى عفو نمود، ولى هشام اصرار كرد و به ناچار پدرم پيشنهاد او را پذيرفت، پس آن گاه، كمانى را گرفت و تير را رها نمود، كه در مقابل چشمان بُهت زده حاضران، تير به وسط خال اصابت كرد و تا 9 مرتبه تير انداخت و هر بار تيرها در همان جاى اوّل وارد و اصابت مى كرد.

هشام از ديدن چنين صحنه شگفت آور، مضطرب شد؛ و بى اختيار گفت: عجب تيرانداز ماهرى هستى كه در عرب و عجم مثل شما يافت نمى شود و سپس در حالتى كه من و پدرم در مقابل او ايستاده بوديم، سر به زير انداخت.

و چون مدّتى بدين منوال گذشت، پدرم عصبانى گرديد و نگاهى به آسمان انداخت.

هشام كه متوجّه ناراحتى پدرم گشت، فورا از روى تخت بلند شد و پدرم را سمت راست خود و مرا سمت راست پدرم نشانيد؛ و سپس پدرم را مخاطب قرار داد و گفت:

عرب و عجم نسبت به شما حسود هستند، شماها تيراندازى را چه كسى و در چه مدّتى آموخته ايد؟

پدرم فرمود: مردم مدينه مرتّب برنامه تيراندازى دارند؛ و من نيز در دوران جوانى در امر با آن ها مشاركت مى كردم.

ولى مدّتى بود كه آن را ترك كرده بودم، ولى چون امروز بر من اصرار كردى، من نيز پذيرفته و آن را انجام دادم.

هشام گفت: در تمام عمرم تيراندازى، ماهر مانند تو را نديده ام و گمان هم نمى كنم روى زمين كسى مثل تو وجود داشته باشد.

پس از آن پرسيد: آيا فرزندت، جعفر مثل خودت به فنون تيراندازى آشنا و آگاه است؟

پدرم فرمود: آرى، ما - اهل بيت نبوّت - تمام كمالات و علوم و فنون را همانند پيغمبران از يكديگر به ارث برده و مى بريم؛ و هيچ موقع زمين از حجّت خدا خالى نخواهد بود. (61)

## تواضع و فروتنى

مرحوم كلينى رضوان اللّه تعالى عليه به نقل از اسحاق بن عمّار روايتى را آورده است؛ مبنى بر اين كه روزى امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت فرمود:

من هر شب رختخواب پدرم حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام را آماده و پهن مى كردم و منتظر مى ماندم تا آن حضرت تشريف بياورد و استراحت نمايد؛ و پس از آن در رختخواب خود مى رفتم و استراحت مى كردم.

در يكى از شب ها، پدرم تاءخير نمود و به موقع هميشه به منزل نيامد، من در فكر فرو رفتم و ناراحت شدم كه چه شده است، و چرا آن حضرت در وقت هميشگى نيامد؟

پس به سوى مسجد حركت كردم تا پدرم امام باقر عليه‌السلام را پيدا كنم؛ و از جريان آكاه گردم.

همين كه وارد مسجد شدم، پدرم را تك و تنها در گوشه اى از مسجد مشاهده كردم.

و در حالتى كه تمامى ماءمومين و مردم به منازل خود رفته بودند، پدرم تنها در مسجد با خداى خويش خلوت كرده و سر تواضع و فروتنى بر سجده نهاده بود و به درگاه بارى تعالى اين دعا را در حال گريه و زارى مى خواند: «سُبْحانَكَ اللّهمّ أ نْتَ رَبّى حَقّا حقّا، سَجَدْتُ لَكَ يا رَبِّ تَعَبُّدا وَ رِقّا، الّلهمّ إنَّ عَمَلى ضَعيفٌ، فَضاعِفْهُ لى، الّلهمّ قِنى عَذابَكَ يَوْمَ يُبْعَثُ عِبادُكَ، وَتُبْ عَلَىَّ إنَّكَ أنْتَ التَّوَّابُ الرَّحيمُ»

اى خدائى كه پاك و منزّه هستى! توئى پروردگار حقّ و حقيقت.

اى خداوندا! از روى عبوديّت و بندگى و فروتنى، در مقابل تو سجده كرده ام.

اى خداوندا! اعمال نيك من، ناچيز و ناقابل است، پس خودت بر اعمال من فزونى بده.

خداوندا! مرا در قيامت از عذاب دردناك خويش مصون دار، و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بده، زيرا تنها توبه پذير بخشنده و مهربان، تو هستى. (62)

## مرورى بر لحظات حسّاس

مرحوم كلينى در كتاب شريف خود به نقل از امام صادق عليه‌السلام آورده است، كه آن حضرت حكايت نمود:

در آن روزهائى كه پدرم حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام مريض احوال و در بستر بود، روزى مرا به نزد خويش فرا خواند و اظهار داشت:

اى پسرم! عدّه اى از مردم قريش را دعوت نما تا امروز در اين جا گرد هم حضور يابند و من ضمن توصيه هائى، آن ها را بر مطالبى شاهد و گواه قرار دهم.

بنابر اين، طبق دستور پدرم، چند نفر از قريش را دعوت كردم و ايشان را به منزل آوردم، همين كه همگى به محضر پدرم آمده و در كنار بسترش گرد آمديم، به من خطاب نمود و فرمود:

اى جعفر! هنگامى كه من وفات يافتم و از اين دنيا رحلت كردم، خودت مرا غسل مى دهى و كفن مى كنى و سپس بر من نماز مى خوانى.

و پس از آن كه مرا به خاك سپردى، قبر مرا بيش از چهار انگشت (حدود 10 سانتيمتر) از زمين بلندتر مگردان؛ و در پايان نيز مقدارى آب روى خاكهاى قبرم بپاش.

حضرت صادق آل محمّد عليهم‌السلام افزود: چون وصايا و سفارشات پدرم پايان يافت و جمعيّت از منزل خارج شدند، به پدرم گفتم: اى پدرجان! نيازى به حضور اين افراد نبود و چنانچه مرا به تنهائى وصيّت مى فرمودى به آن عمل مى كردم.

پدرم در پاسخ اظهار نمود: خواستم آن افراد را شاهد و گواه قرار دهم تا بعد از من درباره امامت تو منازعه و مشاجره اى نداشته باشند. (63)

همچنين آن حضرت حكايت فرمايد:

پدرم حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام به من وصيّت نمود تا جسد مطهّرش را در سه نوع پارچه بپوشانم و كفن كنم، يكى از آن ها، رداء و پارچه اى بود كه پدرم روزهاى جمعه آن را روى دوش خود مى انداخت و در آن نماز مى خواند؛ و امّا دو پارچه ديگرى را پدرم آنها را معرّفى نمود. (64)

و نيز حكايت فرمايد:

در آن شب آخرى كه پدرم سلام اللّه عليه، به شهادت رسيد و به درجات أ على علّيين عروج نمود، لحظاتى قبل از رحلتش نزديك وى رفتم، ديدم مشغول مناجات و راز و نياز به درگاه خداوند متعال مى باشد؛ و چون مناجات و زمزمه اش پايان يافت به من فرمود:

اى فرزندم! امشب وعده الهى فرا مى رسد و من لحظاتى ديگر به سوى او خواهم رفت، و امشب همان شبى است كه جدّم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت نمود. (65)

مرحوم إ ربلى و ابن شهرآشوب و ديگر بزرگان و مورّخين گفته اند:

امام محمّد باقر عليه‌السلام در اثر زهر و سمّى كه ابراهيم بن وليد به دستور هشام بن عبدالملك ملعون به آن حضرت خورانيده بود، به شهادت رسيد.

و پس از انجام غسل و كفن و اقامه نماز بر جنازه مطهّرش، توسّط فرزندش امام جعفر صادق عليه‌السلام، در قبرستان بقيع، در جوار مرقد شريف عمويش، امام حسن مجتبى و پدرش، امام زين العابدين عليهما‌السلام، به خاك سپرده شد. (66)

## در رثاى پنجمين اختر تابناك

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امام باقر شفيع محشر، |  | ولىّ امر خداى داور |
| وصّى پنجم، ز آل طاها |  | به خلق عالم، امين و رهبر |
| تو ديده اى دشت نينوا را |  | تو ديده اى راه كربلا را |
| اسيرىّ و حال عمّه ها را |  | به شام و كوفه به ديده تر |
| به عهد بابا، قرين ماتم |  | ز جور دشمن، به غصّه و غم |
| فداى تو اى سليل خاتم |  | كه جان فدائى، شدى تو آخر |
| فداى تو اى، عزيز دادار |  | وصىّ دين، رسول مختار |
| شدى تو مسموم، در آخر كار |  | ز جور و ظلم هشام كافر امام باقر |

شفيع محشر، ولىّ امر خداى داور (67)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسموم شد از زهر كين، آه و واويلا |  | باقر امام متّقين، آه و واويلا |
| باقر امام متّقين، آه و واويلا |  | گشته ملايك نوحه گر، آه و واويلا |
| زهراى أ طهر دل غمين، آه و واويلا |  | باقر امام متّقين، آه و واويلا |
| گريان از اين ماتم نگر، امام صادق |  | در غم پيامبر با علىّ، آه و واويلا |
| باقر امام متّقين، آه و واويلا |  | عالم شده ماتم سرا، آه و واويلا |

آجرك اللّه زين عزا بقيّة اللّه

## پنج درس ارزشمند و آموزنده

1. امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت نمايد:

روزى پدرم - امام محمّد باقر عليه‌السلام - فرمود: به خدا سوگند، بعضى روش هائى را چون: در آغوش گرفتن، روى زانو نشاندن، بوسيدن و اظهار محبّت و مهربانى كردن، كه نسبت به بعضى از فرزندانم انجام مى دهم.

با اين كه مى دانم شايسته آن محبّت ها نيستند؛ بلكه ديگرى شايسته و مستحقّ آن مهربانى ها و محبّت ها است.

اين برخورد يكسان من با آن ها به خاطر آن است كه آنچه برادران حضرت يوسف عليه‌السلام با وى انجام دادند، در بين فرزندان من واقع نشود.

و خداوند حكيم داستان حضرت يوسف عليه‌السلام را به عنوان درس و تنبيه بيان كرده است تا آن كه حسادت و كينه در خانواده ها و جامعه ما نباشد و آنچه بر سر يوسف عليه‌السلام آمد، بر فرزندان و برادران ما نيايد. (68)

2. همچنين حضرت صادق آل محمّد صلوات اللّه عليهم حكايت فرمود: روزى شخصى نزد پدرم، امام محمّد باقر عليه‌السلام آمد، پدرم از او سؤ ال نمود: آيا ازدواج كرده اى؟

آن شخص گفت: خير.

پدرم فرمود: من دنيا و آنچه را كه در آن است، دوست ندارم اگر يك شب را بدون همسر باشم؛ بدان كه عظمت و فضيلت آن به قدرى است كه دو ركعت نماز شخص متاءهّل افضل است از يك شبانه روز عبادت و روزه يك فرد مجرّد.

و پس از آن پدرم، مبلغ هفتصد دينار به آن شخص داد و فرمود: با اين پول ازدواج نما و توجّه داشته باش كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: همسرى انتخاب كنيد كه هم شاءن خودتان باشد كه در توسعه روزى مفيد مى باشد. (69)

3. روزى برادر امام محمّد باقر عليه‌السلام به همراه بعضى از دوستانش وارد منزل آن حضرت شدند، همين كه نشستند، امام عليه‌السلام فرمود: براى هر چيزى حدّ و مرزى هست و سپس سفره غذا چيده شد.

يكى از افراد گفت: یا ابن رسول اللّه! براى اين سفره هم حدّ و حدودى وجود دارد؟

حضرت فرمود: بلى.

افراد سؤ ال كردند: آن چيست؟

حضرت فرمود: آن كه هنگام شروع «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم » بگوئى؛ و چون خواستند سفره را جمع كنند «الحمدللّه » بگوئى؛ و ديگر آن كه هركس از آنچه جلويش نهاده اند استفاده كند و چشم به جلوى ديگران نيندازد. (70)

4. يكى از اصحاب امام محمّد باقر عليه‌السلام كه در كوفه، مكتبِ قرآن داشت و زنان را نيز آموزش مى داد، روزى با يكى از زنان شاگرد خود شوخى لفظى كرد.

پس از گذشت چند روزى از اين جريان، در مدينه منوّره به ملاقات آن حضرت آمد.

و چون وارد منزل حضرت گرديد، امام عليه‌السلام با تندى و خشم با او مواجه شد و فرمود: هر كه در خلوت مرتكب گناهى شود، از عقاب و قهر خداوند متعال در امان نخواهد بود؛ و سپس افزود: به آن زن چه گفتى؟

آن شخص از روى شرمسارى و خجالت در حالت سكوت، با دست هايش، صورت خود را پوشاند؛ و آن گاه حضرت به او فرمود: ديگر چنين نكن و از كردار خويش توبه نما. (71)

5. امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود:

از پدرم، حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم عليه‌السلام شنيدم، كه مى فرمود: من در منزل از غلامان خود و نيز از اهل منزل مشكلات و سختى هائى را تحمّل مى كنم كه از حَنظَل - هندوانه ابوجهل - تلخ ‌تر و بدتر مى باشد.

و سپس حضرت فرمود: هر كه در مقابل ناملايمات و حرف هاى نابجاى اهل منزل صبر و تحمّل كند، ثواب روزه دار و شب زنده دار نصيبش مى گردد و هم نشين با شهدائى مى شود، كه در ركاب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهيد شده باشند. (72)

## چهل حديث گهربار منتخب

1. قالَ الاْ مامُ ابوجَعْفَر محمّد بنِ عليّ باقرُ العلومِ صَلواتُ اللّه وَ سَلامُهُ عَلَيْه:

إذا أرَدْتَ أنْ تَعْلَمَ أنَّ فى كَ خَيْراً، فَانْظُرْ إلى قَلْبِكَ فَإنْ كانَ يُحِبُّ أهْلَ طاعَةِ اللّهِ وَ يُبْغِضُ اءهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفيكَ خَيْرٌ؛ وَاللّهُ يُحِبُّك، وَ إ ذا كانَ يُبْغِضُ اءهْلَ طاعَةِ اللّهِ وَ يُحِبّ أهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فيكَ خَيْرٌ؛ وَ اللّهُ يُبْغِضُكَ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أحَبَّ. (73)

ترجمه:

فرمود: اگر خواستى بدانى كه در وجودت خير و خوشبختى هست يا نه، به درون خود دقّت كن اگر اهل عبادت و طاعت را دوست دارى و از اهل معصيت و گناه ناخوشايندى، پس در وجودت خير و سعادت وجود دارد؛ و خداوند تو را دوست مى دارد.

ولى چنانچه از اهل طاعت و عبادت ناخوشايند باشى و به اهل معصيت عشق و علاقه ورزيدى، پس خير و خوبى در تو نباشد؛ و خداوند تو را دشمن دارد.

و هر انسانى با هر كسى كه به او عشق و علاقه دارد، با همان محشور مى گردد.

2 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ كَفَّ عَنْ اءعْراضِ النّاسِ اءقالَهُ اللّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ كَفَّ اللّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ. (74)

ترجمه:

فرمود: هركس دنبال هتك حرمت - ناموس و آبروى - ديگران نباشد، خداوند متعال او را در قيامت مورد عفو و بخشش قرار مى دهد؛ و هركس غضب و خشم خود را از ديگران باز دارد، خداوند نيز خشم و غضب خود را در قيامت از او بر طرف مى سازد.

3 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ ثَبَتَ عَلى وِلايَتِنا فِى غِيْبَةِ قائِمِنا، اءعْطاهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَجْرَ اءلْفِ شَهيدٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ. (75)

ترجمه:

فرمود: كسى كه در زمان غيبت امام زمان (عجّل اللّه فرجه الشّريف ) بر ايمان و ولايت ما اهل بيت عصمت و طهارت پا برجا و ثابت بماند، خداوند متعال پاداش و ثواب هزار شهيد از شهداى جنگ بدر و حنين به او عطا مى فرمايد.

4 - قالَ عليه‌السلام: لَوْ أنَّ الاْ مامَ رُفِعَ مِنَ الاْ رْضِ ساعَةً، لَماجَتْ بِأهْلِها كَما يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأهْلِهِ. (76)

ترجمه:

فرمود: اگر امام و حجّت خدا لحظه اى از روى زمين و از بين افراد جامعه برداشته شود، زمين اهل خود را در خود مى بلعد و فرو مى برد همان طورى كه دريا چيزهاى خود را در خود متلاطم و آشفته مى سازد.

5 - قالَ عليه‌السلام: إنَّ جَميعَ دَوابِّ الاْ رْضِ لَتُصَلّى عَلى طالِبِ الْعِلْمِ حَتّى الْحيتانِ فى الْبَحْرِ. (77)

ترجمه:

فرمود: به درستى كه تمام موجودات و جانوراان زمين و بلكه ماهيان دريا براى تحصيل كنندگان علوم - اسلامى و معارف الهى - تحيّت و درود مى فرستند.

6 - قالَ عليه‌السلام: لَوْ أُوتيتُ بِشابٍّ مِنْ شَبابِ الشّيعَةِ لا يَتَفَقَّهُ فِى الدّينِ، لَاءَوجَعْتُهُ. (78)

ترجمه:

فرمود: اگر جوانى از جوانان شيعه را نزد من بياورند كه به مسائل دين - و زندگى - آشنا نباشد، او را تنبيه و تأ ديب خواهم كرد (تا به دنبال تحصيل مسائل دين برود).

7 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ اءفْتَى النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً، لَعَنَتْهُ مَلائِكَةُالرَّحْمَةِ و مَلائِكَةُ الْعَذابِ، وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفَتْياهُ. (79)

ترجمه:

فرمود: هركس درباره مسائل دين فتوا و نظريه اى دهد كه بدون علم و اطّلاع باشد، ملائكه رحمت و ملائكه عذاب او را لعن و نفرين مى كنند و گناه عمل كننده - اگر خلاف باشد - بر عهده گوينده است.

8 - قالَ عليه‌السلام: الصَّلاةُ عَمُودُالدّينِ، مَثَلُها كَمَثَلِ عَمُودِ الْفِسْطاطِ، إذا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الاَْوْتادُ وَ الاَْطْناب، وَ إذا مالَ الْعَمُودُ وَانْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَ تَدٌ وَلاطَنَبٌ. (80)

ترجمه:

فرمود: نماز ستون دين است و مثالش همانند تيرك و ستون خيمه مى باشد كه چنانچه محكم و استوار باشد ميخ ‌ها و طناب هاى اطراف آن پا بر جا خواهد بود ولى اگر ستون سُست يا كج باشد ميخ ‌ها و طنابهاى اطراف آن نمى تواند پا برجا باشد.

9 - قالَ عليه‌السلام: لا تَتَهاوَنْ بَصَلاتِكَ، فَإ نَّ النَّبيَّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنّى مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلاتِهِ، لَيْسَ مِنّى، مَنْ شَرِبَ مُسْكِراً لايَرِدُ عَلَىّ الْحَوْضَ، لا وَ اللّهِ. (81)

ترجمه:

فرمود: نسبت به نماز بى اعتنا مباش و آن را سبك و ناچيز مشمار، همانا كه پيامبر خدا هنگام وفات خود فرمود: هركس نماز را سبك شمارد و يا مسكرات بنوشد از - امّت - من نيست و بر حوض كوثر وارد نخواهد شد.

10 - قالَ عليه‌السلام: بُنِيَ الاْ سْلامُ عَلى خَمْسَةِ اءشْياءٍ: عَلَى الصَّلاةِ، وَ الزَّكاةِ، وَالْحَجِّ، وَ الصَّوْمِ، وَ الْوِلايَةِ، وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْى ءٍ مِثْلَ ما نُودِىَ لِلْوِلايَةِ. (82)

ترجمه:

فرمود: دين مبين اسلام بر پنج پايه و اساس استوار است: نماز، زكات، خمس، حجّ، روزه، ولايت اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام. سپس افزود: آن مقدارى كه نسبت به ولايت سفارش شده است نسبت به هيچ كدام تاءكيد نگرديده است و ولايت اساس و محور تمام اعمال مى باشد.

11 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ دَعَا اللّهَ بِنا أفْلَحَ، وَ مَنْ دَعاهُ بِغَيْرِنا هَلَكَ وَ اسْتَهْلَكَ. (83)

ترجمه:

فرمود: هر كه خداوند را به وسيله ما بخواند و ما را واسطه قرار دهد رستگار و موفّق خواهد شد.

و كسى كه غير از ما اهل بيت - عصمت و طهارت - را وسيله گرداند نااميد و هلاك خواهد گشت.

12 - قالَ عليه‌السلام: الاْ عْمالُ تُضاعَفُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأ كْثِرُوا فيها مِنَ الصَّلاةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الدُّعاءِ. (84)

ترجمه:

فرمود: پاداش اعمال - بد يا خوب - در روز جمعه دو برابر ديگر روزها است، پس سعى نمائيد در اين روز نماز و صدقه و دعا بسيار انجام دهيد.

13 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا اسْتِعْفافا عَنِ النّاسِ، وَ سَعْيا عَلى اءهْلِهِ، وَ تَعَطُّفا عَلى جارِهِ، لَقَى اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ وَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. (85)

ترجمه:

فرمود: هركس دنيا را به جهت يكى از اين سه حالت طلب كند: بى نيازى از مردم، آسايش و رفاه خانواده و عائله اش، كمك و رسيدگى به همسايه اش.

روز قيامت در حالتى محشور مى گردد و به ملاقات خداوند متعال نايل مى شود كه صورتش همچون ماه شب چهارده، نورانى است.

14 - قالَ عليه‌السلام: ثَلاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ لِاءحَدٍ فيهِنَّ رُخْضةً: أداءُ الاْ مانَةِ إلَى الْبِرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبِّرِ وَ الْفاجِرِ، وَ بِرُّ الْوالِدَيْنِ بِرَّيْنِ كانا اَوْ فاجِرَيْنِ. (86)

ترجمه:

فرمود: خداوند سبحان در سه چيز رخصت قرار نداده است:

امانت را سالم تحويل صاحبش دادن، خواه آن كه صاحبش آدم خوبى باشد يا فاجر.

وفاى به عهد نسبت به هر شخصى خوب باشد يا بد.

نيكى و احسان به پدر و مادر خوب باشند يا بد.

15 - قالَ عليه‌السلام: إنَّ الْجَنَّةَ وَ الْحُورَ لَتَشْتاقُ إلى مَنْ يَكْسَحُ الْمَسْجِدَ، اَوْ يَأخُذُ مِنْهُ الْقَذى. (87)

ترجمه:

فرمود: همانا بهشت و حورالعين در انتظار افرادى است كه در نظافت و تميز كردن مسجد سعى و تلاش نمايند.

16 - قالَ عليه‌السلام: إنَّما يَبْتَلِى الْمُؤ مِنُ فِى الدُّنْيا عَلى قَدْرِ دينِهِ. (88)

ترجمه:

فرمود: همانا مؤ من در اين دنيا هر مقدارى كه دين و ايمان داشته باشد به همان اندازه مورد امتحان و آزمايش قرار مى گيرد.

17 - قالَ عليه‌السلام: لا يَكُونُ الْعَبْدُ عابِدا لِلّهِ حَقَّ عِبادَتِهِ حَتّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، فَحينَئِذٍ يَقُولُ: هذا خالِصٌ لى، فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ. (89)

ترجمه:

فرمود: كسى به بندگى و ستايش گر حقيقى در برابر خداوند نمى رسد مگر آن كه از تمام افراد قطع اميد كند و تنها اميدش خداى يكتا باشد. در يك چنين حالتى خداوند گويد: اين عمل خالصانه براى من است و آن را مورد قبول و عنايت خود قرار مى دهد.

18 - قالَ عليه‌السلام: اُقْسِمُ بِاللّهِ وَ هُوَ حَقُّ، مافَتَحَ رَجُلٌ عَلى نَفْسِهِ بابَ الْمَسْاءلَةِ إ لاّ فَتَحَ اللّهُ عَلَيْهِ بابَ فَقْرٍ. (90)

ترجمه:

فرمود: سوگند به خدائى كه بر حقّ است، چنانچه شخصى در موردى، تقاضاى خود را به يكى از هم نوعان خود بگويد و بدون توجّه به خداوند متعال درخواست كمك نمايد، خداوند درى از درهاى فقر و تنگ دستى را بر او بگشايد.

19 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ قَضى مُسْلِما حاجَتَهُ، قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ثَوابُكَ عَلَىَّ وَلا اَرْضى لَكَ ثَوابا دُونَ الْجَنَّةِ. (91)

ترجمه:

فرمود: هركس حاجتى را براى مسلمانى برآورده كند و گره از مشگلش بگشايد، خداوند متعال به او خطاب كند:

ثواب و پاداش تو بر عهده من خواهد بود و غير از بهشت چيز ديگرى لايق تو نخواهد بود.

20 - قالَ عليه‌السلام: إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحى إلى شُعَيْبٍ النَّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: إنّى مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ ألْفٍ، أرْبَعينَ اءلْفا مِنْ شِرارِهِمْ وَ سِتّينَ اءلْفا من خِيارِهِمْ.

فقال: يارَبِّ هؤُلاءِ الاْ شْرار فَما بالُ الاْ خْيار؟ فَاءوحىَ اللّهُ إ لَيْهِ: إ نَّهُمْ داهَنُوا اءهْلَ الْمَعاصى وَ لَمْ يَغْضِبُوا لِغَضَبى. (92)

ترجمه:

فرمود: همانا خداوند متعال، براى حضرت شعيب عليه‌السلام وحى فرستاد: من از قوم تو يكصد هزار نفر را عذاب و هلاك مى نمايم كه شصت هزار نفر ايشان، اشرار و چهل هزار نفر ديگرشان از خوبان و عبادت كنندگان خواهند بود.

حضرت شعيب عليه‌السلام سؤ ال نمود: اشرار كه مستحقّ عذاب هستند ولى خوبان را چرا عذاب مى نمائى؟

خداوند وحى نمود: به جهت آن كه اين افراد، نسبت به گناهكاران بى تفاوت بوده و با ايشان سازش مى كردند.

21 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ أطْعَمَ مُؤْمِنا، أطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ. (93)

ترجمه:

فرمود: هركس مؤ منى را طعام دهد، خداوند از ميوه هاى بهشتى روزى او گرداند.

22 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ حَمَلَ أخاهُ عَلى رَحْلِهِ بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ إلىَ الْمَوْقِفِ عَلى ناقَةِ مِنْ نُوْقِ الْجَنَّةِ يُباهى بِهِ الْمَلائِكَةَ. (94)

ترجمه:

فرمود: كسى كه برادرش را (و هركس كه در مسير راه بدون وسيله است ) سوار وسيله نقليه خود كند - و حتّى الا مكان او را به مقصد برساند - خداوند متعال او را در قيامت سوار شترى از شترهاى بهشتى مى گرداند - كه سريع او را به مقصد برساند و از شدائد و سختى هاى محشر در امان گردد -، و به بر ملائكه مباهات و افتخار مى كنند.

23 - قالَ عليه‌السلام: إذا دَخَلَ أحَدُكُمْ عَلى أخيهِ فى بَيْتِهِ، فَلْيَقَعُدْ حَيْثُ يَأمُرُهُ صاحِبُ الرَّحْلِ، فَإنَّ صاحِبَ الْبَيْتِ اءعْرَفُ بِعَوْرة بَيْتِهِ مِنَ الدّاخِلِ عَلَيْهِ. (95)

ترجمه:

فرمود: هنگامى به منزل يكى از برادران و دوستانتان وارد شديد، هر كجا به شما گفت بنشينيد، بپذيريد و همانجا بنشينيد، چون كه صاحب منزل بيش از ديگران به اءسرار منزل خود آشنا و آگاه است.

24 - قالَ عليه‌السلام: اَلْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْفَتّانينَ الْمشّائينَ بِالنَّميمَةِ. (96)

ترجمه:

فرمود: بهشت - و نعمت هاى حيات بخش آن - براى اشخاص فتنه گر و سخن چينِ آشوب طلب، حرام است.

25 - قالَ عليه‌السلام: إ نّا نَاءمُرُ صِبْيانَنا بِالصَّلاةِ إ ذا كانُوا بَنى خَمْسِ سِنين، فَمُرُوا صِبْيانَكُمْ إ ذا كانوا بَنى سَبْعِ سِنين. (97)

ترجمه:

فرمود: ما - اهل بيت عصمت و طهارت - كودكان خود را از دوران پنج سالگى به انجام نماز دستور مى دهيم، ولى شما - دوستان و پيروان ما - فرزندان خود را از سنين هفت سالگى وادار به نماز نمائيد.

26 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ حَمَلَ جِنازَةً مِنْ اَرْبَع جَوانِبِها، غَفَرَ اللّهُ لَهُ اَرْبَعينَ كَبيرَةً. (98)

ترجمه:

فرمود: هركس جنازه اى را تشييع نمايد و چهار جانب تابوت را بر شانه خود حمل كند، خداوند چهل گناه از گناهانش ‍ را مى آمرزد.

27 - قالَ عليه‌السلام: خَفِ اللّهَ تَعالى لِقُدْرَتِهِ عَلَيْكَ، وَ اسْتَحِ مِنْهُ لِقُرْبِهِ مِنْكَ. (99)

ترجمه:

فرمود: بترس از قدرت بى منتهاى خداوند متعال كه از - جهات مختلف - بر تو دارد، و از خداوند شرم و حيا كن - در انجام گناهان - به جهت آن كه از هر چيزى به تو نزديك تر است.

28 - قالَ عليه‌السلام: الْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَيْثُ ماوَجَدَ اءحَدُكُمْ ضالَّتَهُ فَلْيَاءخُذْها. (100)

ترجمه:

فرمود: دانش و حكمت، گمشده - ارزشمندى است براى - مؤ من كه هر كجا و نزد هركس يافت شود بايد آن را دريافت نمايد.

29 - قالَ عليه‌السلام: فِى الْمِلْحِ شِفاءٌ مِنْ سَبْعينَ داء، ثُمَّ قالَ: لَوْ يَعْلَمُ النّاسُ ما فِى الْمِلْحِ ما تَداوَوا إلاّ بِهِ. (101)

ترجمه:

فرمود: نمك شفابخش و درمان كننده هفتاد نوع مرض و درد خواهد بود و افزود چنانچه مردم خواصّ نمك مى شناختند به چيزى غير از نمك مداوا و درمان نمى كردند.

30 - قالَ عليه‌السلام: إنَّ الْمُؤ مِنَ إذا صافَحَ الْمُؤ مِنَ تَفَرَّقا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. (102)

ترجمه:

فرمود: همانا مؤ منى كه با برادر مؤ منش ديدار و مصافحه نمايد، گناهانشان ريخته مى شود و بدون گناه از يكديگر جدا خواهند شد.

31 - قالَ عليه‌السلام: مَثَلُ الْحَريصِ عَلَى الدُّنْيا مَثَلُ ذَرْوَةِالْقَزِّ، كُلَّما ازْدادَتْ عَلى نَفْسِها لَفّا كانَ أبْعَدُ مِنَ الْخُرُوجِ حَتّى تَمُوتَ غَمّا. (103)

ترجمه:

فرمود: تمثيل افراد حريص به مال و زيورآلات دنيا همانند كرم ابريشمى است كه هر چه اطراف خود بچرخد و بيشتر فعاليّت كند و تارهاى ابريشم را به دور خود بپيچد، خارج شدنش از بين آن تارها سخت تر گردد و چه بسا غير ممكن مى شود تا جائى كه چاره اى جز مرگ نداشته باشد.

32 - قالَ عليه‌السلام: إنَّ الْمُؤْمِنَ أخُ الْمُؤ مِنِ لا يَشْتِمُهُ، وَ لا يُحَرِّمُهُ، وَ لا يُسيى ءُ بِهِ الظَّنَّ. (104)

ترجمه:

فرمود: مؤ من برادر مؤ من است، بايد او را دشنام ندهد، سرزنش و بدگوئى نكند، و او را از خوبيها محروم نگرداند، و به او بدگمان نباشد.

33 - قالَ عليه‌السلام: اَلْكَمالُ كُلُّ الْكَمالِ، التَّفَقُّهُ فِى الدّينِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النائِبَةِ، وَ تَقْديرُ الْمَعيشَةِ. (105)

ترجمه:

فرمود: تمام كمالات - معنوى و مادّى انسان - در فقاهت و شناخت دقيق و صحيح مسائل دين و معارف الهى است؛ و صبر و شكيبائى در مقابل ناملايمات، و نيز زندگى را با تدبّر و مديريّت برنامه ريزى كردن مى باشد.

34 - قالَ عليه‌السلام: صِلِةُ الاْ رْحامِ تُزَكّي الاْ عْمالَ، وَ تُنْمِى الاْ مْوالَ، وَ تَدْفَعُ الْبَلْوى، وَ تُيَسِّرُ الْحِسابَ، وَ تُنْسِى ءُ فِى الاْ جَلِ. (106)

ترجمه:

صله رحم نمودن (پنج فايده دارد:) موجب تزكيه اعمال و عبادات مى شود، سبب رشد و بركت در اموال مى گردد، بلاها و گرفتارى ها را دفع و بر طرف مى نمايد، حساب (قبر و قيامت ) را آسان مى گرداند و مرگ و اءجل (معلّق ) را تاءخير مى اندازد.

35 - قالَ عليه‌السلام: فَضْلُ صَلاةِ الْجَماعَةِ عَلى صَلاةِ الرَّجُلِ فَرْدا خَمْساً وَ عِشْرينَ دَرَجَةً فِى الْجَنَّةِ. (107)

ترجمه:

فرمود: فضيلت و برترى نماز جماعت بر نماز فرادا و تنها، بيست و پنج درجه از مقامات بهشتى است.

36 - قالَ عليه‌السلام: وَ أمَّا الْمُنْجِيات: فَخَوْفُ اللّهِ فِى السِّرَ وَ الْعَلانِيَةِ، وَ الْقَصْدُ فِى الْغِنى وَ الْفَقْرِ، وَ كَلِمَةُ الْعَدْلِ فِى الرِّضا وَ السّخَطِ. (108)

ترجمه:

فرمود: از اسباب نجات، ترس از خدا در خفاء و آشكارا است، رعايت اقتصاد و صرفه جوئى در تمام حالات بى نيازى و نيازمندى، نيز رعايت انصاف و گفتن سخن حقّ و عدالت در همه حالت هاى خوشى و ناراحتى.

37 - قالَ عليه‌السلام: لا تَنالُ وِلايَتُنا إ لاّ بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ. (109)

ترجمه:

فرمود: ولايت و شفاعت ما شامل نمى شود مگر افرادى را كه داراى عمل - صالح - و نيز پرهيز از گناه داشته باشند.

38 - قالَ عليه‌السلام: إنَّ أعْمالَ الْعِبادِ تُعْرَضُ عَلى نَبيِّكُمْ كُلَّ عَشيَّةِ خَميسٍ، فَلْيَسْتَحِ أحَدُكُمْ أنْ يُعْرِضَ عَلى نَبيِّهِ الْعَمَلَ الْقَبيح. (110)

ترجمه:

فرمود: همانا تمام كارها و حركات بندگان در هر شب جمعه بر پيغمبر اسلام عرضه مى گردد، پس حياء كنيد از اين كه عمل زشت شما را نزد پيغمبرتان ارائه دهند.

39 - قالَ عليه‌السلام: مَنْ عَلَّمَ بابَ هُدىً فَلَهُ مِثْلُ أجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلايَنْقُصُ اُولئِكَ مِنْ أجُورِهِمْ. (111)

ترجمه:

فرمود: هركس راه هدايت و سعادتى را بگشايد و يا به ديگران تعليم دهد، اجر و پاداش او همانند كسى است كه به آن كار خير عمل كرده باشد بدون آن كه از پاداش عمل كنندگان كسر شود.

40 - قالَ عليه‌السلام: اَرْبَعٌ مِنْ كُنُوزِالْبِرِّ: كِتْمانُ الْحاجَةِ، وَ كِتْمانُ الصَّدَقَةِ، وَ كِتْمانُ الْوَجَعِ، وَ كِتْمانُ الْمُصيبَةِ. (112)

ترجمه:

فرمود: چهار حالت از كنزهاى نيك و پسنديده است: پوشاندن نياز و حاجت خود را از ديگران، دادن صدقه و كمك به افراد به طور مخفيانه و محرمانه، دردها و مشكلات و ناراحتى ها را تحمّل كردن و هنگام مصيبت و حوادث، جزع و داد و فرياد نكردن.

## مدح و ثناى پنجمين اختر فروزنده

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن سرورى كه خلقت عالم براى اوست |  | عالم تمام سايه نشين لواى اوست |
| نوشيروان به درگه او كمترين غلام |  | هنگام جود، حاتم طائى گداى اوست |
| گويند كه خلق، نور مجسّم نمى شود |  | اين جسم بين كه نور ز سر تا به پاى اوست |
| در روزگار جسم مجرّد كسى نديد |  | جز اين بدن جسم مجرّد قباى اوست |
| مردم كنند وصف قيامت به راستى |  | گويا قيامت آن قد طوبى نماى اوست |
| خلق خدا تمام به جز سيزده نفر |  | چشم اميدشان همه به سوى عطاى اوست |
| پيغمبران مرسل از آدم و خليل |  | باب الا مانشان در دولت سراى اوست |
| مقصود گر ز خلق خلايق عبادتست |  | شرط قبول و عين عبادت ولاى اوست |
| بود اَر دم مسيح شفا بهر هر مريض |  | عيسى يكى طبيب ز دارالشّفاى اوست |
| پنجم امام حضرت باقر كه از أزل |  | علم وكمال وشوكت و عزّت رداى اوست (113) |

## پى نوشت ها

۱- فهرست نام و مشخصّات بعضى از كتابهائى كه مورد استفاده قرار گرفته است در آخرين قسمت جلد دوّم اين مجموعه نفيسه موجود مى باشد.

۲- تاريخ ولادت آن حضرت بر حسب شمسى ۲۷/۹/۵۵ و يا ۲۲/۲/۵۶ مى باشد.

۳- نام حضرت به عنوان امام «محمّد باقر» عليه‌السلام طبق حروف اءبجد كبير ۳۹۵ مى شود.

۴- دو نفر از ائمّه عليهم‌السلام داراى كنيه ابوجعفر هستند: امام پنجم به عنوان ابوجعفر اوّل و امام نهم به عنوان ابوجعفر ثانى، در روايات هر كجا ابوجعفر بدون قرينه و قيدى آمده باشد، گفته اند: منظور امام پنجم است.

۵- تاريخ شهادت بر حسب شمسى ۱۲/۲/۱۱۱ و يا ۱۵/۱۱/۱۱۱ مى باشد.

۶- جهت تدوين و تنظيم خلاصه حالات حضرت، كتابهاى ذيل مورد استفاده قرار گرفته است:

اصول كافى: ج ۱، تهذيب الا حكام: ج ۶، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، دعوات راوندى، إ علام الورى: ج ۱، ينابيع المودّة، أ عيان الشيعه: ج ۱، كشف الغمّة: ج ۱، مستدرك الوسائل: ج ۶، بحارالانوار: ج ۴۵ و ۸۸، مجموعه نفيسه، تاريخ اهل البيت، تذكرة الخواصّ، دلائل الا مامة، ارشاد مفيد، جمال الاُسبوع، حلية الا برار: ج ۳، الفصول المهمّة ابن صبّاغ و....

۷- شعار از شاعر محترم: آقاى رضائى.

۸- تلخيص از غيبة نعمانى: ص ۷۵، ح ۱۰، كافى: ج ۱، ص ۶۴، ح ۱، احتجاج طبرسى: ج ۱، ص ۲۶۴، بحار: ج ۳۶، ص ۲۷۳، ح ۹۶، حلية الا برار: ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۱.

۹- كفاية الا ثر: ص ۲۳۷، بحار الا نوار: ج ۳۶، ص ۳۸۸، ح ۳.

۱۰- اصول كافى: ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۱، اءمالى طوسى: ج ۲، ص ۵۶، بحارالا نوار: ج ۳۶، ص ۱۹۲، ح ۱، و ج ۴۸، ص ۲۷، ح ۴۶.

۱۱- معالى السّبطين، ج ۳، ص ۲۳.

۱۲- حديقة الشّيعة، ج ۲، ص ۱۶۱.

۱۳- حديقة الشّيعة: ج ۲، ص ۱۶۱.

۱۴- اكمال الدين مرحوم صدوق: ص ۲۵۳، ح ۳، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۲۳، ح ۱، به نقل از اءمالى شيخ صدوق.

۱۵- بحار الا نوار: ج ۴۶، ص ۲۲۴، ح ۳.

۱۶- بحارالا نوار: ج، ص ۲۴۸ و ۳۸، به نقل از خرائج مرحوم راوندى.

۱۷- فروع كافى: ج ۸، ص ۷۱، ح ۴۵.

۱۸- اصول كافى: ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۳.

۱۹- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱، ص ۳۲۶، الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۹، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۶۷.

۲۰- الخراج و الجرايح: ج ۲، ص ۸۷۰، ح ۸۷.

۲۱- احتجاج طبرسى: ج ۲، ص ۱۷۸، ش ۲۰۵.

۲۲- سوره انعام: آيه ۷۵.

۲۳- اختصاص شيخ مفيد: ص ۳۲۲، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۲۶، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۶۸.

۲۴- اصول كافى: ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶.

۲۵- مختصر بصائرالدّرجات: باب اوّل، ص ۱۵، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۵۰.

۲۶- فروع كافى: ج ۶، ص ۴۲۹، ح ۳، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۵۸، ح ۱۲، وسائل الشّيعة: ج ۲۵، ص ۳۱۶، ح ۱۰.

۲۷- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۰۹ - ۳۱۲، تفسير علىّ بن ابراهيم: ج ۱، ص ۸۸.

۲۸- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۱۱ - ۳۱۳.

۲۹- بحار الا نوار: ج ۴۶، ص ۲۵۴، ح ۵۱.

۳۰- اثبات الهداة: ج ۳، ص ۴۶، ح ۲۱.

۳۱- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۶۱، ح ۱.

مشابه همين داستان به امام سجّاد عليه‌السلام نيز نسبت داده شده است، كه در صحراى مِنى و عرفات چنين جريانى واقع گرديد.

۳۲- خصال شيخ صدوق: ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۶۴.

۳۳- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۳۷، ح ۱۳، اصول كافى: ج ۱، ص ۴۷۰، ح ۳، الخرائج والجرائج: ج ۲، ص ۷۱۱، ح ۸، إ حقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ‍ ۴۹۱.

۳۴- اختصاص شيخ مفيد: ص ۸۵، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۳۷، ح ۲۵.

۳۵- أ عيان الشّيعة: ج ۱، ص ۶۵۱.

۳۶- محمّد بن منكدر از سران صوفيّه بود كه تنها اوقات خود را به عبادت و بطالت مى گذراند و اهل كار و تلاش نبود و خود را نيازمند ديگران و سربار جامعه قرار مى داد.

۳۷- أ عيان الشّيعة: ج ۱، ص ۶۵۲.

۳۸- مستدرك الوسائل: ج ۱۶، ص ۲۸۸، ح ۲.

۳۹- در متن تصريح نشده است كه آيا لقمه نان در راهرو بوده و يا در جائى ديگر.

۴۰- وسائل الشّيعة: ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۹۵۷، نقل از كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۱، ص ۱۸، ح ۴۹.

و ضمناً مشابه همين داستان به امام حسين عليه‌السلام نيز نسبت داده شده است.

۴۱- خاصره به معناى استخوان لگن مى باشد.

۴۲- بحارالا نوار: ج ۵۹، ص ۱۷۰، ح ۵ و ۶.

۴۳- بحار الا نوار: ج ۴۶، ص ۲۷۲، ح ۷۶، به نقل از رجال كشّى.

۴۴- اختصاص شيخ مفيد: ص ۲۷۱، بصائرالدّرجات: ص ۳۹۵، ح ۵، دلائل الا مامة: ص ۲۲۴، ح ۱۵۱.

۴۵- بحارالا نوار: ج ۱۰۱، ص ۱۲۰، ح ۹، اختصاص شيخ مفيد: ص ۵۲.

۴۶- من لايحضره الفقيه: ج ۲، ص ۸۵، ح ۲.

۴۷- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۹۳، ح ۲۰، كافى: ج ۶، ص ۴۴۸.

۴۸- اختصاص شيخ مفيد: ص ۳۰۰.

۴۹- ناسخ التّواريخ: ج ۵، ص ۱۰۰، ۱۰۱.

۵۰- الخرائج والجرائح: ج ۱، ص ۱۹۷، بحارالا نوار: ج ۴۸، ص ۵، ح ۵.

۵۱- در متن عبارت وارد نشده است كه حضرت با چه كيفيّتى دست روى سر آن پيرزن نهاد؛ ولى مسلّم است كه پارچه اى مانند چادر يا روسرى و چارقد روى سرش بوده است و حضرت دست خود را روى آن پارچه نهاد.

۵۲- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۸۴، ح ۸۷.

حبابه والبيّه پس از اين جريان تا زمان امام رضا عليه‌السلام عمر كرد و يه محضر مبارك يكايك امامان معصوم عليهم‌السلام شرفياب گشت.

۵۳- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۵۶، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۳۸.

۵۴- سوره اءعراف: آيه ۵۰.

۵۵- ارشاد شيخ مفيد: ص ۲۸۲، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۴۳۲، ح ۱۴، احتجاج طبرسى: ج ۲، ص ۱۷۲، ش ۲۰۲.

۵۶- دعوات راوندى: ص ۱۱۳، مستدرك الوسائل: ج ۲، ص ۱۲۵، رجال كشّى: ص ۲۱۶، ح ۳۸۷، بحارالا نوار: ج ۸۱، ص ۲۳۶، ج ۱۶.

۵۷- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۱، كافى: ج ۳، ص ۳۲۶.

۵۸- احتجاج مرحوم طبرسى: ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۲۰۶، و ص ۱۸۶، ح ۲۱۰، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۵۱، ح ۴.

داستان طولانى بود كه در صفحات مختلف با عباراتى متفاوت نقل شده است كه خلاصه اى از آن ترجمه شد.

۵۹- تمام محدّثين و مورّخين گفته اند: او هلاكوخان بوده است.

۶۰- فروع كافى: ج ۸، ص ۲۱۰، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۴۱، ح ۳۳.

۶۱- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۰۶ - ۳۰۷.

۶۲- كافى: ج ۳، ص ۳۲۳، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۳۰۱، ح ۴۵.

۶۳- كافى: ج ۳، ص ۱۶۶، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۱۴، ح ۹.

۶۴- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۲۰، ح ۲۴، تهذيب شيخ طوسى: ج ۱، ص ۲۹۳، كافى: ج ۳، ص ۱۴۴.

۶۵- بصائرالدّرجات: جزء ۱۰، باب ۹، ح ۷، بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۱۳، ح ۶.

۶۶- بحارالا نوار: ج ۴۶، ص ۲۱۶، ح ۱۵ - ۱۹، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۴۰، مصباح كفعمى: ص ۵۲۱، كشف الغمّة: ج ۲، ص ‍ ۳۲۲.

۶۷- شعر از شاعر محترم: آقاى محمّد آزادگان.

۶۸- مستدرك الوسائل: ج ۱۵، ص ۱۷۱، تفسير عيّاشى: ج ۲، ص ۱۶۶.

۶۹- عوالى اللئالى: ج ۳، ص ۲۸۲، ح ۶.

۷۰- محاسن برقى: ص ۴۳۱، ح ۲۵۵.

۷۱- خرايج راوندى: ج ۲، ص ۵۹۴، ح ۵ اختيار معرفة الرجال: ص ۱۷۳، ح ۲۹۵.

۷۲- ثواب الا عمال: ص ۲۳۵، ح ۱.

۷۳- اصول كافى: ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۱۱، وسائل الشّيعة: ج ۱۶، ص ۱۸۳، ح ۱.

۷۴- كتاب الزّهد: ص ۱، ح ۹.

۷۵- إ ثبات الهداة: ج ۳، ص ۴۶۷.

۷۶- اصول كافى: ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

۷۷- بحارالا نوار: ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۳۱.

۷۸- محاسن برقى: ج ۱، ص ۲۲۸.

۷۹- اصول كافى: ج ۱، ص ۴۲، ح ۳، و مستدرك الوسائل: ج ۱۷، ص ۲۴۴.

۸۰- وسائل الشيعه: ج ۴، ص ۲۷، ح ۴۴۲۴.

۸۱- وسائل الشّيعة: ج ۴، ص ۲۳، ح ۴۴۱۳.

۸۲- وسائل الشّيعة: ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۰.

۸۳- اءمالى شيخ طوسى: ج ۱، ص ۱۷۵.

۸۴- مستدرك الوسائل: ج ۶، ص ۶۴، ح ۱۵.

۸۵- وسائل الشّيعة: ج ۱۷، ص ۲۱، ح ۵.

۸۶- وسائل الشّيعه: ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۳.

۸۷- مستدرك الوسائل: ج ۳، ص ۳۸۵.

۸۸- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ۵۲۳، بحارالا نوار: ج ۶۷، ص ۲۱۰، ح ۱۲، به نقل از كافى.

۸۹- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ۴۲۷، بحارالا نوار: ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۴.

۹۰- عدّة الداعى: ص ۹۹، س ۱۵.

۹۱- مستدرك الوسائل: ج ۱۲، ص ۴۰۲، ح ۶.

۹۲- الجواهرالسنّية: ص ۲۸، بحارالا نوار: ج ۱۲، ص ۳۸۶، ح ۱۲، به نقل از كافى.

۹۳- محاسن برقى: ص ۳۹۳، ح ۴.

۹۴- بحارالانوار: ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۶۱.

۹۵- وسائل الشّيعة: ج ۵، ص ۳۲۲.

۹۶- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ۵۲۸.

۹۷- وسائل الشّيعه: ج ۴، ص ۳۱، ح ۴۴۳۴.

۹۸- وسائل الشّيعة: ج ۳، ص ۳، ح ۱۵۳.

۹۹- بحارالا نوار: ج ۶۸ ص ۳۳۶، ح ۲۲.

۱۰۰- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ۴۶۸.

۱۰۱- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ۴۶۸.

۱۰۲- خصال صدوق: ج ۱، ص ۱۳.

۱۰۳- وسائل الشّيعة: ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۱۰۴- تحف العقول: ص ۲۲۱، بحارالا نوار: ج ۷۸، ص ۱۷۶، ح ۵.

۱۰۵- تحف العقول: ص ۲۱۳، بحارالا نوار: ج ۷۸، ص ۱۷۲، ح ۵.

۱۰۶- تحف العقول: ص ۲۱۸، بحارالا نوار: ج ۷۴، ص ۱۱۱، ح ۷۱.

۱۰۷- وسائل الشّيعة: ج ۱۷، ص ۳۷.

۱۰۸- وسائل الشّيعة: ج ۱۱، ص ۱۷۴، ح ۱۲.

۱۰۹- وسائل الشّيعه: ج ۱۱، ص ۱۹۶.

۱۱۰- وسائل الشّيعة: ج ۱۱، ص ۳۹۱.

۱۱۱- وسائل الشّيعة: ج ۱، ص ۴۳۶.

۱۱۲- تحف العقول: ص ۲۱۵.

۱۱۳- اشعار از شاعر محترم: آقاى ذاكر.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc476741989)

[خلاصه حالات هفتمين معصوم، پنجمين اختر امامت 5](#_Toc476741990)

[مدح هفتمين ستاره فروزنده 7](#_Toc476741991)

[بشارت بر نور هدايت و نشر علوم 8](#_Toc476741992)

[شهامت و خطاب به كودكى معصوم 10](#_Toc476741993)

[آئينه تمام نماى پيامبر خدا 11](#_Toc476741994)

[نجات نسل دو پرنده و تسليم نخل خشكيده 13](#_Toc476741995)

[دخالت بيجا و خواسته هركس 15](#_Toc476741996)

[پدر مرده و گنج مخفى 17](#_Toc476741997)

[موقعيّت و منزلت ائمّه عليهم‌السلام 19](#_Toc476741998)

[شرمسارى دشمن در كنار كعبه 20](#_Toc476741999)

[ملكوت آسمان ها و طبقات زمين 22](#_Toc476742000)

[توجيه مغرضان و بى خردان 24](#_Toc476742001)

[جنّ در طواف كعبه و تبعيّت از ولايت 25](#_Toc476742002)

[كليد بدبختى و شرارت ها 26](#_Toc476742003)

[چهار مطلب يا مباحثه تكان دهنده 27](#_Toc476742004)

[نفرين در جايگاه حضرت شعيب عليه‌السلام 30](#_Toc476742005)

[پيش گوئى از كشتار 32](#_Toc476742006)

[مرگ شامى و حياتى دوباره 34](#_Toc476742007)

[حاجيان انسان نما 35](#_Toc476742008)

[نصيحت به عمر بن عبدالعزيز و بازگشت فدك 36](#_Toc476742009)

[آسايش دنيا و يا سعادت آخرت 38](#_Toc476742010)

[خدا را چگونه مى توان ديد؟! 40](#_Toc476742011)

[كشاورزى و كار افتخار است 41](#_Toc476742012)

[ارزش و اهميّت خوردنى ها 42](#_Toc476742013)

[اطّلاع از جريانات و افشاى خيانت 44](#_Toc476742014)

[هديه به شاعر از خزينه خالى 46](#_Toc476742015)

[بهترين دارو و درمان 48](#_Toc476742016)

[اهميّت افطارى دادن 50](#_Toc476742017)

[خودآرائى براى همسر 51](#_Toc476742018)

[زائيدن گرگ باوفا 52](#_Toc476742019)

[شرايط و حدود سفره 53](#_Toc476742020)

[خوردن انگور و خريد بهترين مادر 54](#_Toc476742021)

[پيرزنى، جوان شد 56](#_Toc476742022)

[اعتراض و پاسخى دندان شكن 57](#_Toc476742023)

[دو سؤال درباره قيامت 58](#_Toc476742024)

[بهترين كلام در آخرين فرصت 59](#_Toc476742025)

[تسليم در مقابل حوادث 60](#_Toc476742026)

[چهارده معمّا و پاسخ 61](#_Toc476742027)

[انقراض بنى عبّاس توسط هلاكو 64](#_Toc476742028)

[تيراندازى در كهولت سنّ 66](#_Toc476742029)

[تواضع و فروتنى 68](#_Toc476742030)

[مرورى بر لحظات حسّاس 69](#_Toc476742031)

[در رثاى پنجمين اختر تابناك 71](#_Toc476742032)

[پنج درس ارزشمند و آموزنده 72](#_Toc476742033)

[چهل حديث گهربار منتخب 75](#_Toc476742034)

[مدح و ثناى پنجمين اختر فروزنده 86](#_Toc476742035)

[پى نوشت ها 87](#_Toc476742036)